



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آرامش
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نگاهی بر زندگی

رحمن رحیم علیه السلام

السلام علیک یا ابراهیم
فما بدت النبوة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی امام حسن علیه السلام

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

نشر مطهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	نگاهی بر زندگی امام حسن علیه‌السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	اشاره
۱۰	کتاب حاضر
۱۰	مشخصات معصوم چهارم: امام دوم، امام حسن مجتبی علیه‌السلام
۱۱	امام حسن علیه‌السلام در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
۱۱	پدر و مادر و خانه تولد امام حسن
۱۱	تولد امام حسن و چگونگی نامگذاری او
۱۱	عقیقه و صدقه برای سلامتی حسن
۱۲	محبت‌های پیامبر به حسن و راز آن همه محبت‌ها
۱۲	رعایت عدالت در بین کودکان
۱۳	شبهات امام حسن به پیامبر و ارث آن حضرت از پیامبر
۱۳	داستانهایی از کودکی و نوجوانی امام حسن علیه‌السلام
۱۳	اشاره
۱۵	نمونه‌ای از کمالات معنوی امام حسن در کودکی
۱۶	مقام ارجمند امام حسن از زبان پیامبر
۱۷	حسن و حسین دو پسر رسول خدا
۱۷	حسن و حسین در بالین پیامبر
۱۸	احترام حضرت علی به حسن و حسین
۱۸	امام حسن در عصر خلفا، و پدرش علی علیهما‌السلام
۱۸	اشاره

۱۸	امام حسن در عصر ابوبکر
۱۹	ماجرای اذان بلال
۲۰	قضاوت تحسین برانگیز امام حسن
۲۰	پاسخ امام حسن به پرسشهای خضر
۲۱	امام حسن در عصر خلافت عمر
۲۱	امام حسن در عصر خلافت عثمان
۲۲	چند نمونه از موضعگیری امام حسن در برابر حکومت عثمان
۲۲	اشاره
۲۲	سخنان امام حسن در بدرقه‌ی ابوذر
۲۳	حسن واسطه‌ی ابلاغ اعتراضات
۲۳	حسن در عصر خلافت پدرش علی
۲۳	اشاره
۲۳	حسن در مسیر جنگ جمل
۲۴	سخنرانی امام حسن در کوفه
۲۵	نمونه‌ای از شجاعت امام حسن در جنگ جمل
۲۵	نمونه‌ای از شجاعت امام حسن در جنگ صفین
۲۵	پاسخ کوبنده‌ی امام حسن به عبیدالله بن عمر
۲۶	حسن در جنگ نهروان
۲۶	معرفی شخصیت امام حسن، توسط علی
۲۶	اشاره
۲۶	پاسخهای امام حسن به مأمور مخفی معاویه
۲۷	داوری امام حسن
۲۸	تصدیق پاسخ حسن از جانب علی
۲۹	امام حسن علیه‌السلام در عصر امامت خود

۲۹	 اشاره
۲۹	 بیعت با امام حسن و ادامه‌ی راه پدر
۲۹	 طغیان و توطئه‌ی معاویه
۳۰	 آماده باش امام حسن در برابر تجاوزات نظامی معاویه
۳۰	 اعزام نخستین گروه به فرماندهی عبیدالله بن عباس
۳۱	 حرکت امام حسن به سوی جبهه
۳۱	 آزمایش یاران و بی وفایی آنها
۳۱	 خیانت عجیب یاران و فرماندهان
۳۲	 نامه‌ی معاویه به امام حسن در مورد صلح
۳۲	 شرایط صلحنامه و بی وفایی معاویه
۳۳	 برخوردهای شدید امام حسن با معاویه
۳۳	 اشاره
۳۳	 نفرین امام حسن و آمین مردم
۳۴	 گرایش مردم، معیار ارزش نیست
۳۴	 خنثی‌سازی ترفند معاویه
۳۴	 قطع سخنرانی طاغوت
۳۴	 اعتراض شدید امام حسن به معاویه
۳۵	 نتیجه و جمع بندی
۳۵	 یک بررسی تحلیلی درباره‌ی صلح امام حسن
۳۵	 صلح چرا؟
۳۶	 پاسخ
۳۶	 فرق بین صلح و سازش
۳۶	 زشتی صلح بی قید و شرط
۳۷	 صلح به معنی آتش بس، از امور عادی نظامی

۳۷	توجه به سیاست خارجی و داخلی
۳۸	پاسخهای امام حسن
۳۹	صلح امام حسن و قیام امام حسین چرا؟
۴۰	نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام حسن علیه‌السلام
۴۰	ده گفتار از امام حسن
۴۰	نمونه‌هایی از رفتار امام حسن
۴۰	عبادت امام حسن و خوف او از خدا
۴۱	امام حسن در راه مکه و خبر از آینده
۴۲	معجزه‌ای از امام حسن در مسیر راه مکه
۴۲	زیبایی و شکوه امام حسن
۴۲	ما تربیت شده‌ی خدا هستیم
۴۳	پاسخ به سؤال اعتراض‌آمیز یهودی
۴۳	حلم و صبر انقلابی امام حسن
۴۴	سقاوت امام حسن و توجه او به محرومان
۴۴	تواضع امام حسن
۴۵	تشویق امام حسن از یک کودک نیک کردار
۴۵	خوف شدید امام حسن از ارتکاب گناه
۴۵	معنی سیاست از دیدگاه امام حسن
۴۶	ماجرای شهادت جانشوز امام حسن
۴۶	اشاره
۴۶	وصیت امام حسن به برادرش حسین
۴۶	آشوب بدخواهان در دفن پیکر امام حسن
۴۷	آشکار شدن کینه‌های پلید
۴۷	شادی معاویه از شهادت امام حسن و سخن قاطع ابن عباس به او

۴۷ همسران و فرزندان امام حسن

۴۸ پاورقی

۵۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی امام حسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نگاهی بر زندگی امام حسن علیه‌السلام / محمد محمدی اشتهاردی، - ۱۳۲۳ مشخصات نشر: تهران: نشر مطهر، ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ص ۱۳۶ فروست: (پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام) پرتوی از زندگی چهارده معصوم (ع)؛ ج. ۴ شابک: ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۶-۴۱۳۵۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۶-۴۱۳۵۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۶-۴۱۳۵۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۶-۴۱۳۵۰ ریال؛ کتاب نامه به صورت زیرنویس موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشت نامه موضوع: حسن بن علی(ع)، امام دوم، ۵۰ - ۳ق. -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره: BP۳۶/پ۴، ج. رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲ شماره کتاب شناسی ملی: م ۷۴-۲۶۹۰

پیشگفتار

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم آغاز سخن را با این اشعار که در مدح سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سروده شده می آرایم: اگر عمری بیارایم سخن را شاید نعت من نعت حسن را سخن گر بگذرد از چرخ اخضر هنوز از قدر او باشد فزونتر سخن را گر به علین رسانم رسانیدن به قدرش کی توانم؟ کمالش گرچه نزد ما است ظاهر زبان ما ز وصف او است قاصر روزی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر راه به حسن علیه السلام که در آن هنگام کودک بود و در میان کودکان بازی می کرد افتاد، او را با محبت سرشار خود در آغوش گرفته؛ بوسید و فرمود: حسن منی و انا منه، احب الله من احبه: «حسن علیه السلام از من است و من از حسن علیه السلام هستم، خداوند آن کس را که او را دوست دارد، دوست خواهد داشت». [۱]. و در مورد دیگر فرمود: لو كان العقل رجلا لكان الحسن: [صفحه ۸] «اگر قرار بود عقل خود را به صورت انسانی نشان دهد، به صورت حسن علیه السلام جلوه می کرد». [۲].

کتاب حاضر

این کتاب که شماره‌ی «۴» پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیه‌السلام است، نگاهی بر زندگی سبط اکبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نخستین فرزند حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام است. برای آسان شدن بهره‌گیری از زندگی درخشان امام حسن علیه‌السلام، این کتاب در چهار بخش زیر تنظیم گردید: بخش اول: امام حسن علیه‌السلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. بخش دوم: امام حسن علیه‌السلام در عصر خلفا و پدرش علی علیه‌السلام. بخش سوم: امام حسن علیه‌السلام در عصر امامت خود. بخش چهارم: نمونه‌هایی از گفتار امام حسن علیه‌السلام. به امید آنکه شیوه‌های زندگی این اسوه‌ی تقوا و عظمت، الگوی سازنده و آموزنده برای ما باشد، تا همه‌ی ما از جلوه‌های رفتاری این نوگل باغ نبوت و امامت، و ثمره قلب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و نخستین میوه‌ی بوستان حضرت زهرا علیها‌السلام بهره کافی ببریم. قم: محمد محمدی اشتهاردی

تاستان ۱۳۷۳ ش، [صفحه ۹]

مشخصات معصوم چهارم: امام دوم، امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

نام: امام حسن علیه السلام لقب های معروف: مجتبی، سبط اکبر پدر و مادر: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام کنیه: ابومحمد وقت و محل تولد: شب نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه. وقت و محل شهادت: ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در سن حدود ۴۷ سالگی به دستور معاویه، توسط جعه، در مدینه، مسموم و به شهادت رسید. مرقد: در قبرستان بقیع، واقع در مدینه. دوران زندگی: در سه بخش؛ ۱ - عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (حدود ۷ سال). ۲ - ملازمت با پدر (حدود ۳۰ سال). ۳ - عصر امامت (ده سال). [صفحه ۱۱]

امام حسن علیه السلام در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

پدر و مادر و خانه تولد امام حسن

پدر و مادر امام حسن علیه السلام حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است که شرح حال آنها در شماره های قبل گذشت. در حقیقت خانه و دامنی که حسن علیه السلام را پروراند و پایه آغازین زندگی امام حسن علیه السلام بود، از سه شخصیت بزرگ؛ پیامبر، علی و زهرا علیهم السلام تشکیل شده بود. بنابراین اساس پیدایش زندگی درخشان حسن علیه السلام بر سه مقام بزرگ نبوت، ولایت و عصمت استوار گردید.

تولد امام حسن و چگونگی نامگذاری او

امام حسن علیه السلام در شب سه شنبه، نیمه ی رمضان سال ۲ یا ۳ هجری، در مدینه دیده به جهان گشود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «سلمی» دختر [صفحه ۱۲] عمیس فرمود: «پسر مرا نزد من بیاور». سلمی، حسن علیه السلام را در میان پارچه زرد رنگی پیچید و نزد آن حضرت برد. پیامبر علیه السلام پارچه زرد رنگ را به کنار گذاشت و فرمود: «مگر من به شما نگفته ام که نوزاد را با پارچه زرد، قنداق نکنید؟!» [۵] - [۴]. سلمی همانند پارچه ی زرد را به پارچه ی سفید تبدیل کرد، و حسن علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «نام پسر مرا چه گذاشته ای؟» علی: من در نامگذاری از شما پیشدستی نمی کنم. پیامبر: «من نیز در نامگذاری او از پروردگارم پیشی نمی گیرم». در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «ای محمد! خداوند سلام می رساند و می فرماید: نسبت علی علیه السلام به تو، همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است، ولی پیامبری بعد از تو نخواهد بود. بنابراین، این نوزاد را [صفحه ۱۳] همانم پسر هارون (برادر موسی) کن.» جبرئیل: نام او «شبر» است. پیامبر: زبان من عربی است. جبرئیل: «نام او را «حسن» (که معنی «شبر» است بگذار.» در روایتی آمده: پس از چند روز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد حسن علیه السلام را نزدش آوردند. آن حضرت ناف او را برید و چنین دعا کرد: «خدایا این فرزند و فرزندان علی علیه السلام را از شر شیطان رانده شده از در گاهت، در پناه تو قرار دادم.» [۵].

عقیقه و صدقه برای سلامتی حسن

روز هفتم ولادت امام حسن علیه السلام فرار سید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوسفند خوشرنگی را عقیقه (قربانی) کرد و یک ران آن را همراه یک دینار به قابله داد، و موی سر حسن علیه السلام را تراشید و هموزن آن نقره ی مسکوک، صدقه داد، و سر حسن علیه السلام را با بوی خوش «خلوق» [۶] خوشبو نمود، و فرمود: «مالیدن خون از کارهای جاهلیت است» [۷]. به این ترتیب، این شیوه را جایگزین سنت شرک آلود دوران جاهلی نمود. [۸]. [صفحه ۱۴] و مطابق پاره ای از روایات، تراشیدن موی سر حسن علیه السلام و

صدقه دادن نقره به اندازه وزن آن را، حضرت زهراء علیها السلام انجام داد [۹].

محبت‌های پیامبر به حسن و راز آن همه محبت‌ها

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام را همواره مورد محبت فوق‌العاده قرار می داد. آنها از همان آغاز، تحت مراقبت دقیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با محبت‌های سرشار خود، که یکی از اصول مهم تربیتی است، در پرورش شخصیت و رشد ارزشهای اخلاقی حسن و حسین علیهما السلام، کمال استفاده را می نمود. به عنوان نمونه: ۱ - اسلم غلام آزاد شده عمر می گوید: حسن و حسین علیهما السلام را روی شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم، به آنها گفتم: «پیامبر، نیکو مرکبی برای شما است!» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمودند: و نعم الفارسان هما: «واین دو کودک، سواران نیکویی هستند.» [۱۰]. ۲ - از بریده نقل شده که گفت: در مسجد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبر بود و برای مردم سخن می گفت. در این هنگام، حسن و حسین علیه السلام که پیراهن قرمز پوشیده بودند، وارد مسجد شدند، ولی [صفحه ۱۵] هنگام راه رفتن، پایشان به دامنشان پیچید و افتادند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فراز منبر پایین آمد، آنها را در آغوش گرفت، و بالای منبر برد و پیش روی خود نشانید. [۱۱]. ۳ - ابوهریره می گوید: روزی حسن علیه السلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دهانش را (به نشانه‌ی محبت) بر دهان حسن علیه السلام نهاد و سه بار فرمود: اللهم انی احبه من یحبه: «خدایا! من حسن علیه السلام را دوست دارم، و همچنین آن کسی که حسن علیه السلام را دوست بدارد، دوست دارم.» [۱۲]. باید توجه داشت که محبت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حسن و حسین علیهما السلام تنها جنبه عاطفی نداشت، بلکه هدف اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این محبت‌ها دو چیز بود: ۱ - مردم بدانند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بسیار دوست دارد، تا آنان نیز پیوند دوستانه با آن دو بزرگوار داشته باشند و با آنها دشمنی نکنند. ۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست با رعایت یکی از اصول مهم تربیتی، یعنی محبت و رفتار صمیمی و دوستانه، در رشد و تربیت صحیح حسن و حسین علیهما السلام کوشا باشد، چرا که رفتار صمیمی و دوستانه، نقش بسزایی در تربیت سالم کودک دارد. [صفحه ۱۶] گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه حسن و حسین علیهما السلام را تحت مراقبت‌های خاص تربیتی خود قرار می داد یاد می کرد، و توجه مردم را به این موضوع جلب می نمود. چنانکه از جابر روایت شده که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که با یک دست، دست حسن علیه السلام و با دست دیگر، دست حسین علیه السلام را گرفته بود، می فرمود: ان ابنی هذین ربیتهما صغیرین ... سألت الله لهما ان يجعلهما طاهرین مطهرین زکیین فاجابی الی ذلک: «همان این دو پسر را در کودکی تربیت نمودم ... و از درگاه خداوند برای آنها درخواست نمودم تا آنها را پاک و پاکیزه قرار دهد، و خداوند به این خواسته من پاسخ مثبت داد.» [۱۳].

رعایت عدالت در بین کودکان

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر استراحت آرمیده بود، حسن و حسین علیهما السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. حسن علیه السلام آب خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی علاقه خاصی که به حسن علیه السلام داشت، شخصا برخاست و مقداری شیر از گوسفندی دوشید و ظرف شیر را به دست حسن علیه السلام داد تا برای او هم نوشیدنی باشد و هم غذا. در این هنگام حسین علیه السلام از جا حرکت کرد تا او نیز از شیر بخورد، ولی هر چه حسین علیه السلام کوشید تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظرف شیر را از حسن علیه السلام بگیرد و به او دهد، توفیق نیافت. حضرت زهرا علیها السلام با

[صفحه ۱۷] مشاهده‌ی این صحنه، به پدر عرض کرد: «ای رسول خدا! گویا حسن نزد تو محبوبتر است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فاطمه علیها السلام چنین فرمود: «نه، ولی چون نخست حسن علیه السلام آب خواست، روی تربیت و رعایت حساب (و حق تقدم)، خواستم نخست شیر را به حسن علیه السلام بدهم» [۱۴]. این حادثه بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در محبت و علاقه خود، عدالت و نظم را رعایت می کرد، که چنین رفتاری نقش بسزایی در تربیت صحیح کودک دارد.

شباهت امام حسن به پیامبر و ارث آن حضرت از پیامبر

روایت شده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه السلام فرمود: «شبیهت خلقی و خلقی: «تو از نظر صورت و سیرت، مانند من هستی.» [۱۵]. و انس بن مالک روایت شده که گفت: لم یکن احد اشبه برسول الله من الحسن بن علی: «هیچ کس مانند حسن بن علی علیه السلام شبیه تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود» [۱۶]. نیز روایت شده؛ فاطمه زهرا علیها السلام دو فرزندش حسن [صفحه ۱۸] و حسین علیه السلام را در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت بود، نزد آن حضرت آورد و عرض کرد: یا رسول الله هذان ابناک فورثهما شیئا: «ای رسول خدا! اینان دو فرزند تو هستند، پس چیزی را به این دو، ارث بده.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَبِيتِي وَ سُودْدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي: «اما حسن علیه السلام از برای او است شکوه و بزرگی من، و اما حسین علیه السلام، از برای او است سخاوت و شجاعت من.» [۱۷]. آری، تربیت حسن و حسین علیه السلام در دامان پر مهر و پر تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نقش بسزایی در رشد فضایل اخلاقی و تکامل حسن و حسین علیه السلام داشت، شباهت کامل حسن علیه السلام در صورت و سیرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در حدیث فوق ذکر شد بیانگر آن است که حسن علیه السلام تربیت شده‌ی کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. [صفحه ۱۹]

داستانهایی از کودکی و نوجوانی امام حسن علیه السلام

اشاره

در اینجا، برای اینکه به شیوه‌ی زندگی امام حسن علیه السلام در دوران کودکی و نوجوانی اطلاع یابیم، به نمونه‌های زیر توجه کنید: ۱- روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام را که هر دو خردسال بودند، در معرض مسابقه‌ای (مانند کشتی گرفتن، خط نویسی و امثال آن) قرار داد. حسن علیه السلام در این مسابقه پیروز شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن را روی زانوی راست و حسین علیه السلام را روی زانوی چپ نشانند. شخصی از آن حضرت پرسید: «کدام یک از این دو کودک را بیشتر دوست دارید؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: همان را به تو پاسخ می دهم که پدرم ابراهیم خلیل علیه السلام پاسخ داد، آنجا که شخصی از ابراهیم علیه السلام پرسید: «کدام یک از دو پسر (اسماعیل و اسحاق) را بیشتر دوست داری؟» ابراهیم علیه السلام در پاسخ فرمود: «آن را که از نظر سن و سال بزرگتر [صفحه ۲۰] است، همان که پسر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از نسل او پدید می آید.» [۱۸]. ۲- یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر فراز منبر دیدم که با خطبه خواندن خود، مردم را موعظه می کرد، و حسن علیه السلام را در کنارش دیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گاهی به حسن علیه السلام نگاه می کرد و گاهی به مردم می نگریست. آنگاه اشاره به حسن علیه السلام کرد و فرمود: ان ابني هذا سید: «همانا این پسر، آقا و سرور است.» [۱۹]. ۳- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اثر علاقه‌ای که به حسن و حسین علیهما السلام داشت، روی دو زانو و دو دستش خم می شد، حسن و حسین علیهما السلام بر پشتش

سوار می شدند و می گفتند: حل، حل» [۲۰]. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «شتر شما، شتر نیکویی است.» [۲۱]. ۴ - حسن و حسین علیهما السلام در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام کشتی گرفتند. در میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام را تشویق می کرد و مکرر می فرمود: إِيْهِ يَا حَسَنُ شُدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعْهُ: «بر پا خیز ای حسن! حسین را محکم بگیر و به زمین بیفکن» فاطمه علیها السلام عرض کرد: [صفحه ۲۱] «ای پدر! شگفتا که حسن را که بزرگتر است بر حسین که کوچکتر است، ترجیح می دهی و تشویق می کنی؟!» پیامبر (ص) فرمود: «اینک این دوستم جبرئیل است که حسین را تشویق می کند. من هم در برابر او حسن را تشویق می نمایم.» [۲۲]. این فراز از زندگی امام حسن علیه السلام بیانگر آن است که آن حضرت با برادرش ورزش می کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زهرا علیها السلام آنها را به ورزش و ورزیدگی جسمی تشویق می کردند. ولی هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم زهرا علیها السلام مراقب بودند که مسابقه و ورزش آنها براساس راستی و عدالت انجام شود و از هرگونه کثری و تبعیض به دور باشد ۵ - عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. از سن امام حسن علیه السلام هفت سال بیشتر نگذشته بود. فاطمه زهرا علیها السلام او را به مسجد می فرستاد، تا آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنود به خاطر بسپرد تا وقتی به خانه بازگشت می کند شنیده‌های خود را برای مادرش زهرا علیها السلام بازگو کند. حسن علیه السلام با کمال نظم و ادب، همین کار بزرگ را انجام می داد، سپس به خانه بازگشته و با سخنان شیرین خود، مادرش را از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باخبر می نمود. در آن روزها، هر وقت علی علیه السلام به خانه می آمد، می دوید حضرت زهرا علیها السلام آیاتی از قرآن را که تازه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود، از حفظ می خواند، از او می پرسیدند: [صفحه ۲۲] «این آیات و علوم تازه را از کجا آموختی؟» حضرت زهرا علیها السلام پاسخ می داد: «از پسر من حسن علیه السلام می آموختم.» روزی علی علیه السلام در خانه مخفی شد، حسن علیه السلام طبق معمول وارد خانه گردید و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، در ضمن سخنانی برای مادر بیان می نمود، ولی این بار هنگام سخن گفتن، زبانش گیر می کرد. فاطمه علیها السلام تعجب کرد، ولی حسن علیه السلام پرده از راز برداشت و به مادر گفت: «مادر! تعجب نکن، شخص بزرگی سخنم را می شنود، از این رو زبانش گیر می کند.» در همین لحظه علی علیه السلام از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش حسن علیه السلام را بوسید. [۲۳]. ۶ - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از شبها برای ادای نماز عشاء به مسجد آمد، نماز جماعت برقرار گردید. یکی از اصحاب می گوید: در یکی از سجده‌ها، حسن علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا رفت. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر سجده خود را طولانی کرد تا حسن علیه السلام به اختیار خود فرود آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بقیه نماز را خواند. پس از نماز، بعضی از حاضران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: «ای رسول خدا! ما گمان کردیم که حادثه تازه‌ای رخ داده و یا وحی نازل شده که سجده خود را آن گونه طولانی کردیدی؟!» [صفحه ۲۳] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ کدام نبود، بلکه فرزند دلبندم حسن علیه السلام بر دوش من بالا رفت، خواستم او با اختیار خود (بی آنکه او را برنجانم) از دوشم فرود آید. از این رو ذکر سجده را طول دادم.» [۲۴]. ۷ - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در محلی نشسته بود، ناگاه حسن علیه السلام را دید که به طرف آن حضرت می آید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا او را دید گریه کرد، سپس مکرر خطاب به حسن علیه السلام فرمود: «به سوی من بیا پسر من!» تا اینکه حسن علیه السلام نزدیک آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بر روی زانوی راستش نشانید ... آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شأن حسن علیه السلام چنین فرمود: «اما حسن علیه السلام، او پسر و فرزندم است و از من می باشد. او نور چشم من، و روشنی قلبم، میوه‌ی دلم و آقای جوانان اهل بهشت است. او حجت خدا بر امت بوده، امر او امر من، و سخن او سخن من است. هر کس از او پیروی کند، از من است و کسی که از او نافرمانی نماید، از من نیست. من هرگاه به چهره‌ی حسن علیه السلام می نگرم، به یاد حوادث تلخی که بعد از من به او می رسد می افتم. او از روی ستم، با زهر دشمنان کشته می شود. در این هنگام فرشتگان و همه

موجودات، حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا برای او می‌گریند. آن چشمی که برای مصائب او بگرید، در قیامت که چشمها کور می‌شوند، کور نمی‌شود. و آن دلی [صفحه ۲۴] که برای مصائب او غمگین گردد، در قیامت که قلبها غمگین شوند، غمگین نگردد. و کسی که مرقد او را زیارت کند، پاهایش روی صراط، در آن هنگام که پاها می‌لغزند، نمی‌لغزد. [۲۵]. ۸ - ابن عباس می‌گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به در خانه حضرت زهرا علیها السلام رفتیم، آن حضرت سه بار صدا زد، کسی جوابش را نداد. در چند قدمی آنجا دیوار کوتاه باغی قرار داشت، رسول خدا کنار آن دیوار رفت و بر روی آن نشست. من نیز کنارش نشستم. طولی نکشید که حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا او را دید دستهایش را گشود و به طرف او کشید و سپس حسن علیه السلام را به سینه‌اش چسبانید و بوسید. آنگاه فرمود: «همانا این پسرم آقا است. گویی خداوند به وسیله‌ی او، صلح را بین دو گروه از مسلمانان، برقرار می‌سازد.» [۲۶]. ۹ - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه ابوبکر عبور می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر راه حسن علیه السلام را دید که با کودکان هم سن خود مشغول بازی است. به سوی او رفت؛ او را در آغوش گرفت؛ بر شانه‌اش نهاد و فرمود: بابی شبیه النبی لا شبیها بعلی: پدرم به فدای این کودک که شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله است، و شبیه به [صفحه ۲۵] علی علیه السلام نیست! حضرت علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود، با شنیدن این سخن خندید. [۲۷].

نمونه‌ای از کمالات معنوی امام حسن در کودکی

حذیفه بن یمان (یکی از اصحاب گرانقدر رسول خدا) می‌گوید: من با جمعی از مهاجران وانصار، در یکی از کوههای مکه، (در ماجرای فتح مکه یا حجة الوداع) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، ناگاه حسن علیه السلام را دیدم که با شکوه و وقار مخصوصی به سوی ما می‌آید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نگرست و در شأن او چنین فرمود: «جبرئیل راهنمای حسن علیه السلام و میکائیل استوار کننده‌ی او است. او فرزند من و پاک سرشت از خودم، و یکی از دنده‌های پیکرم می‌باشد. این کودک، نبیره‌ی من و نور چشم من است.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و ما نیز برخاستیم و به استقبال حسن علیه السلام شتافتیم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حسن علیه السلام می‌فرمود: انت تفاحتی، و انت حبیبی و مهجۀ قلبی: «تو سیب خوشبوی من هستی. تو محبوب من و برگزیده خالص قلبم می‌باشی!» در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست حسن علیه السلام را گرفت و با هم راه [صفحه ۲۶] رفتند، و ما نیز به همراه آنها حرکت نمودیم؛ تا اینکه در مکانی نشستند، و ما هم در همانجا، در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان بر چهره‌ی حسن علیه السلام می‌نگریست، سپس فرمود: «به زودی حسن علیه السلام بعد از من رهبر و راهنمای مردم خواهد شد. او هدیه خداست که به من عنایت کرده، خبر از من می‌دهد و آثار مرا به مردم می‌شناساند و سنت مرا زنده می‌کند، و امور مرا در کارهایش بر عهده می‌گیرد. خداوند به او نظر مرحمت می‌نماید. خداوند آن کس را که مقامات حسن علیه السلام را بشناسد، و در مورد او به من نیکی کند و مرا گرامی بدارد، رحمت کند.» هنوز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام نشده بود که دیدیم یک نفر اعرابی (عرب بیابانگرد) در حالی که چوبدستی خود را در زمین می‌کشانید، به پیش می‌آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: «آن مرد به سوی ما می‌آید، وقتی به ما رسید با گفتار درشت و ناپسندی که پوست بدنتان را جمع خواهد کرد، با ما سخن خواهد گفت، سپس از اموری سؤال خواهد کرد، و سخنانش تند و خشن است.» گفتیم: به محمد صلی الله علیه و آله و سلم چکار داری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آرام باش» (و با این جمله، خود را به او شناساند). در این هنگام آن عرب تندخو به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «تا تو را [صفحه ۲۷] ندیده بودم، دشمن تو بودم، اینک که تو را دیدم، بر دشمنم افزوده شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخند زد، ما خواستیم آن عرب تندخو را تنبیه کنیم، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره کرد که ساکت باشید، در این هنگام بین آن عرب بداخلاق و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفتگو شد: اعرابی: ای محمد! تو گمان می کنی پیامبر هستی؟! تو به پیامبران دروغ بستی و برای اثبات ادعای خود، هیچ گونه برهان و دلیل نداری! پیامبر: چه خبری را به تو بدهم؟ اعرابی: از برهان و دلیل بر اثبات پیامبری خودت، به من خبر بده. پیامبر: اگر بخواهی یکی از اعضاء من، برهان مرا به تو خبر می دهد، و چنین خبر دادن، برهانم را محکمتر خواهد نمود. اعرابی: آیا عضو، سخن می گوید؟ پیامبر: آری، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حسن فرمود: «ای حسن! برخیز!» اعرابی به حسن علیه السلام نگاه کرد، و او را پیش خود کوچک شمرد و گفت: «این پسرک را توان سخن گفتن با من نیست.» پیامبر: به زودی او را به آنچه پرسی، شخصی آگاه بیابی. در این هنگام حسن علیه السلام به اعرابی گفت: «آرام باش و توجه کن» سپس اشعاری خواند و آنگاه فرمود: «تو زبان درازی کردی، و از حد و مرز خود خارج شدی و خود [صفحه ۲۸] را فریب دادی، ولی امید آن است که اسلام را بپذیری.» اعرابی خنده‌ی تمسخر آمیزی کرد و با لحنی تحقیرآمیز گفت: «این را بین!!» حسن علیه السلام به او فرمود: «شما با قوم بت پرست خود نشستید و از روی جهل و انحراف، گستاخی‌ها درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودید و گفتید محمد صلی الله علیه و آله و سلم ابتر (بی نسل) است، و همه اعراب با او دشمنند، و اگر کشته شود، کسی خون او را طلب نمی کند، و پنداشتی که هرگاه او را بکشی، قومت معاش تو را تأمین می کنند از این رو با اسلحه به اینجا آمده‌ای، ولی در تنگنای سخت افتادی و چشمانت تیره و تار شدند، و اینک با ترس و وحشت به اینجا آمده‌ای، من هم اکنون از مسافرت تو خبر می دهم. تو در شبی ظلمانی در میان طوفانی شدید، حیران و سرگردان در بیابان فرو ماندی، به گونه‌ای که اگر پیش می آمدی کشته می شدی، و اگر به عقب باز می گشتی باز به هلاکت می رسیدی، همچنان در میان هیولای تاریک مرگ و وحشت به سر می بردی که ناگاه چشم باز کردی و خود را در نزد ما دیدی، در این هنگام چشمت روشن شد و آرامشی یافتی. اعرابی: ای پسر! تو این گفتار را از کجا می گویی؟ گویی از تیرگی قلبم پرده برداشتی، و در همه جا همراه و شاهد کارهای مخفی من بوده‌ای و بهره‌ای از علم غیب داری!! (سخنان امام حسن علیه السلام آن چنان در آن اعرابی اثر کرده بود که روح و روانش مجذوب اسلام شده بود، از این رو از اسلام جویا شد، [صفحه ۲۹] تا پس از آگاهی، آن را بپذیرد). پرسید: اسلام چیست؟ حسن علیه السلام: اسلام عبارت است از: تکبیر و گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. اعرابی همان دم مسلمان شد، و در راه اسلام پابرجا بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی از قرآن را به او آموخت. او از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به میان قوم خود برگردد و ماجرای خود را به آنها خبر دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داد. او نزد قوم خود بازگشت و ماجرای عجیب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبیره آن حضرت حسن بن علی علیه السلام و گفتار معجزه آسا و شیرین حسن علیه السلام را برای قوم خود تعریف کرد. جماعتی از قومش، تحت تأثیر قرار گرفته و همراه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و مسلمان شدند. پس از این ماجرا، هنگامی که مردم حسن علیه السلام را می دیدند، می گفتند: «خداوند مقام ارجمندی به حسن علیه السلام داده که به هیچ کس چنین مقامی نداده است.» [۲۸]. آری، این است یک نمونه از شکوه معنوی و علمی امام حسن علیه السلام در دوران کودکی.

مقام ارجمند امام حسن از زبان پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فرصتهای گوناگون از حسن مجتبی علیه السلام یاد کرده و او را ستوده، و مردم را به شخصیت عظیم آن حضرت، راهنمایی فرمود است، در این مورد به نمونه‌های زیر توجه کنید: [صفحه ۳۰] ۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان ابنی هذا سید یصلح الله به بین فئتين من المسلمین: «همانا این پسر (حسن بن علی) سرور و آقا است، خداوند به وسیله او، بین دو گروه از مسلمانان را اصلاح می دهد.» [۲۹]. ۲- عمار یاسر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

سلم مکرر فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة هما ریحانتی من الدنيا: «حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان اهل بهشتند، آنها دو گل خوشبوی من در دنیا می باشند.» [۳۰]. ۳- نیز فرمود: هذان ابنای من احبهما فقد احبنی: «حسن و حسین علیهما السلام دو پسر من هستند، کسی که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.» [۳۱]. ۴- در ماجرای مباحله، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را همراه خود برای مباحله با سران مسیحی، آورد، آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: «چرا اصحاب بزرگوار خود را برای مباحله نیاوردی؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: اجل اباهلکم بهولاء خیر اهل الارض و افضل الخلق [صفحه ۳۱] «شگفتا! من با بهترین مردم روی زمین، و نیکوترین آفریده های خدا با شما مباحله می کنم.» [۳۲]. ۵- نیز فرمود: الحسن والحسین امامان قاما اوقعدا: «حسن و حسین علیهما السلام هر دو امام و پیشوایند، خواه شرایط برای به دست گرفتن زمام امور رهبری برای آنها فراهم شود، و خواه چنین شرایطی فراهم نشود.» [۳۳]. ۶- نیز فرمود: احب اهل بیتی الی الحسن و الحسین: «محبوب ترین فرد از خاندانم نزد من، حسن و حسین علیهما السلام هستند.» [۳۴]. ۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ذ بهشت به درگاه خدا عرض کرد: «آیا به من وعده نداده‌ای که رکنی از رکنهای خود را در سرای من ساکن کنی؟! خداوند به بهشت وحی کرد: اما ترضین انی زیتک بالحسن و الحسین: «آیا خشنود نیستی که من تو را به وجود حسن و حسین علیهما السلام آراستم؟» در این هنگام بهشت بر اثر شادی، همچون عروس شکفته شد [صفحه ۳۲] و با ناز کرشمه راه رفت. [۳۵]. ۸- نیز فرمود: من سره ان ينظر الی سید الشباب الجنة فلینظر الی الحسن بن علی علیه السلام: «کسی که شاد می گردد تا به آقای جوانان بهشت نگاه کند، به حسن بن علی علیه السلام بنگرد.» [۳۶].

حسن و حسین دو پسر رسول خدا

از روایات بیشماری که در کتب مورد اعتماد شیعه و اهل تسنن نقل شده، اینکه: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام را دو پسر خود، می خواند و آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با عنوان پدر، می خواندند [۳۷] و این موضوع نیز یکی از نشانه‌های پیوند محکمی است که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حسن و حسین علیهما السلام وجود داشت. و از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است: کل ابن آدم ینتسبون الی عصبه ایهم الا- ولد فاطمه، فانی انا ابوهم، و انا عصبتهم: «هر کس از فرزندان آدم، به خانواده‌ی پدرش نسبت داده می شود، جز فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدرشان هستم و خانواده‌ی آنهایم.» [۳۸]. امامان اهل بیت علیهما السلام و دوستانشان، تأکید داشتند که این [صفحه ۳۳] موضوع را حفظ کنند، ولی به عکس دشمنان کینه‌توز خاندان رسالت، با تأکید. آن را انکار می کردند، معاویه و خلفای بعد از او در این مورد به قدری اظهار دشمنی کردند که گفتند: «هر کس حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواند، مرتکب بدعت شده و خونس هدر است.» [۳۹]. ذکوان، غلام معاویه می گوید: «معاویه اعلام کرد؛ مبدا بفهمم که کسی این دو کودک (حسن و حسین) را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می داند، در مورد آنها بگوید: فرزندان علی.» [۴۰].

حسن و حسین در بالین پیامبر

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، در ساعات آخر، حسن و حسین علیهما السلام به بالین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، در حالی که سخت گریه می کردند، خود را به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افکندند، حضرت علی علیه السلام خواست آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جدا سازد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نهی کرد و فرمود: «ای علی! بگذار من آنها را ببویم، و آنان مرا ببینند، من از دیدار آنها توشه بگیرم، و آنها نیز از دیدارم توشه بگیرند، بدان که این دو فرزند بعد از من ستمها خواهند دید، و مظلومانه کشته شوند. خدا لعنت کند آنان را که به این دو ستم می

نمایند.» این سخن را سه بار فرمود. [۴۱]. [صفحه ۳۴]

احترام حضرت علی به حسن و حسین

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز، بسیار به دو فرزندانش، حسن و حسین علیهما السلام احترام می گذاشت، و در میان فرزندانش، آنها در جایگاه ویژه‌ای در محضرش بودند، و در فرصتهای مناسب، عظمت مقام آنها را بازگو می کرد، به عنوان نمونه: ۱ - روزی علی علیه السلام خطاب به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام فرمود: انما امامان بعدی، و سیدا شباب اهل الجنة و المعصومان حفظکما الله، و لعنة الله علی من عاداکما: «شما دو امام بعد از من، دو آقای جوانان اهل بهشت و دو معصوم هستید. خداوند شما را نگهدارد. و لعنت خدا بر کسی که با شما دشمنی کند.» [۴۲]. ۲ - در صحنه‌ی جنگ جمل، نخست علی علیه السلام قهرمانانه به دشمن حمله کرد، به طوری که ارکان دشمن را متزلزل نمود، سپس پرچم را به فرزندش محمد حنفیه داد، او با حمله‌های مکرر خود ضربات سختی بر دشمن وارد ساخت و آنها را از جا کند ... پس از مشاهده این صحنه، یاران علی علیه السلام عرض کردند: «ای امیرمؤمنان! اگر خداوند فضیلت خاصی را برای حسن و حسین علیهما السلام قرار نداده بود، هیچ کس را بر محمد حنفیه مقدم نمی داشتیم.» [صفحه ۳۵] علی علیه السلام فرمود: این یقع ابنی من ابنی بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟: «فرزند من کجا و فرزندان دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا؟ هرگز پسر محمد، جای حسن و حسین علیهما السلام را نمی گیرد.» [۴۳]. ۳ - محمد حنفیه نیز به این مطلب اعتراف داشت، بعضی به او گفتند: «پدرت همواره تو را به سوی میدان جنگ می فرستد و تو را آماده و مغرور برای جنگیدن می کند. نه حسن و حسین علیه السلام را؟» محمد حنفیه در پاسخ به این سؤال گفت: انهما عیناه، و انا یمینه، فهو يدفع عن عینیه یمینه: «حسن و حسین علیهما السلام دو چشم پدرم علی علیه السلام هستند، و من دست راست پدرم هستم، پدرم چشمان خود را به وسیله دستش حفظ می کند.» [۴۴]. [صفحه ۳۷]

امام حسن در عصر خلفا، و پدرش علی علیهما السلام

اشاره

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حسن بن علی علیه السلام علاوه بر مصیبت جانکاه فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با حوادث تلخ غصب خلافت و شهادت مادرش حضرت زهرا علیها السلام روبرو گردید. عصر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، حدود ۲۵ سال طول کشید. حسن و حسین علیهما السلام در این مدت، همراه پدر بودند و شئون زندگی خود را بر اساس شیوه‌ی زندگی پدر، هماهنگ نمودند، شریک اندوه، و همدم غمخوار برای پدر بوده، و چون دو بازو و دو چشم پدر، آن حضرت را در فراز و نشیبها یاری می کردند. اکنون برای اینکه تا حدودی با شیوه رفتار امام حسن علیه السلام در عصر خلفا آشنا شوید، به نمونه‌های زیر توجه کنید: [صفحه ۳۸]

امام حسن در عصر ابوبکر

خلافت ابوبکر، حدود دو سال و چهار ماه، طول کشید. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه السلام با ماجرای تلخ سقیفه و نصب خلافت ابوبکر، روبرو شد، و به دنبال آن، شهادت مادرش حضرت زهرا علیها السلام رخ داد، که هر کدام از این دو حادثه، تلخ ترین و رنج آور ترین حادثه‌ای بود که در زندگی امام حسن علیه السلام و برادرش امام حسین علیه السلام رخ داد؛ در حالی که هنوز عمر شریف آنها به ده سال نرسیده بود. فراق جانسوز و جبران ناپذیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

فاطمه علیها السلام، و تنهایی امیرمؤمنان علی علیه السلام، ناگوار ترین و غمبار ترین حادثه‌ای بود که حسن و حسین علیهما السلام در حدود ده سالگی با آن روبرو شدند، ولی آنها با صبر و تحمل قهرمانانه‌ی خود، با این ناگواری پر رنج سوختند و ساختند و به انجام مسئولیتهای فردی، اجتماعی و سیاسی خود ادامه دادند. امام حسن علیه السلام که در این عصر دوران نوجوانی را می گذارند، همواره حامی و یار راستین پدرش علی علیه السلام بود و اولین نفر از شیعیان آن حضرت به شمار می آمد، و در هر کجا که فرصتی به دست می آمد، از رهبرش حضرت علی علیه السلام حمایت می کرد، و مخالفان آن حضرت را محکوم می نمود. روزی به مسجد رفت، دید ابوبکر در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبر نشسته و سخنرانی می کند. در بین جمعیت به او خطاب کرده و فرمود: [صفحه ۳۹] انزل عن منبر ابی: «... از منبر پدرم فرود آی» ابوبکر چاره‌ای جز این نداشت که حسن علیه السلام را در این سخن تصدیق کند، از این رو در پاسخ گفت: «آری، سوگند به خدا که منبر پدر تو است، نه منبر پدر من.» [۴۵]. آری، امام حسن علیه السلام خود به خوبی تشخیص می داد که مردم اغفال شده‌اند و حقوق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایمال شده است و باطل در جای حق قرار گرفته، از این رو احساس مسئولیت کرد، و با فریاد اعتراض خود به مردم فهماند که حقوق صاحبان حق پایمال شده، از این رو اعتراض خود را در وجدان و شعور امت برقرار می سازد. در مورد دیگر، حسن علیه السلام را همراه برادرش حسین علیه السلام در کنار مادر، در برابر ابوبکر می بینیم که ابوبکر درباره «فدک» از فاطمه علیها السلام شاهد می طلبد، فاطمه علیها السلام علی و حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان شاهد و گواه می آورد. حسن علیه السلام در همان سن و سال کودکی، با کمال قاطعیت از حق مادرش دفاع می کند، و غاصبان را محکوم می نماید، گرچه ابوبکر قانع می شود، ولی عمر گواهی آنها را رد کرده، حتی در مورد رد گواهی علی علیه السلام با کمال اهانت می گوید: [صفحه ۴۰] لانه یجر النفع الی نفسه: «زیرا علی علیه السلام در این قضیه ذی نفع است، و نفع را به سوی خود می کشاند !!» [۴۶].

ماجرای اذان بلال

بلال حبشی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، برای آنکه حکومت خلفا را به رسمیت نشناسد، اذان نگفت، و به عنوان مرزدار به سوی شام رفت و در آنجا ماندگار شد. پس از مدتی در عالم خواب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که به او می فرماید «ای بلال! چقدر نسبت به ما بی مهر شده‌ای؟ آیا وقت آن نرسیده که با ما دیدار کنی؟! بلال هنگامی که از خواب بیدار شد، تصمیم گرفت برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه سفر کند. راه طولانی بین شام و مدینه را پیمود، تا اینکه خود را به مدینه رسانید در مدینه یک راست کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و خود را به روی قبر انداخت، و با حالی بسیار منقلب و جانسوز گریه می کرد، و خاک قبر را بر صورتش می مالید، در این هنگام حسن و حسین علیهما السلام کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، او تا آنها را دید، داغش تازه شد و با شتاب به سوی آنها رفت و آنها را به سینه‌اش چسباند و با گریه‌ی جانسوز می گفت: «گویی با دیدن شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می نگریم [صفحه ۴۱] حسن و حسین علیهما السلام گفتند: «ما وقتی که تو را می نگریم، صدای اذان تو را که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتی، به یاد می آوریم، اکنون اشتیاق داریم تا آن صدا را از تو بشنویم، تا بعد از غیبت طولانی تو، با شنیدن صدای اذان تو، خاطره‌ی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تجدید کنیم. همان دم بلال بر بام مسجد رفت، در حالی که گریه می کرد، صدایش بلند شد: الله اکبر، الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله ... اشهد ان محمدا رسول الله ... عواطف و احساسات مردم، با شنیدن صدای بلال، به جوش آمد. همه به یاد عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتادند. با گریه و شیون از خانه‌ها بیرون آمدند ... مردم آن چنان در شور و هیجان افتادند که گمان کردند رسول خدا از قبر بیرون آمده است، به قدری صحنه، جانسوز و غمبار بود که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدینه چنین روزی را ندیده بود که مردان و زنان مدینه مانند آن روز، گریه کنند.

[۴۷]. حسن و حسین علیهما السلام به پیروی از مادرشان حضرت زهرا علیها السلام، از این فرصت نیز بر ضد حکومت، استفاده کردند، و این اذان، جنبه‌ی سیاسی داشت، و مردم را به یاد عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افکند. آنها از خود می پرسیدند: چرا بلال اذان نمی گوید؟ چرا تنها به تقاضای حسن و حسین علیهما السلام اذان می گوید؟ چرا و چرا؟! [صفحه ۴۲] همین پرسشها، احساسات، شعور و وجدان آنها را بر ضد حکومت، تحریک می کرد و در حقیقت این اذان، یک نوع نهی از منکر بود که حسن و حسین علیهما السلام در سنین نوجوانی از آن، بر ضد رژیم استفاده نمودند.

قضاوت تحسین بر انگیز امام حسن

عصر خلافت ابوبکر بود. مرد بیابانگردی به حضور ابوبکر آمد و گفت: «من در حال احرام چند عدد تخم شتر مرغ را پخته و خوردم، تکلیف من چیست؟ چه چیزی بر عهده‌ی من است؟» ابوبکر از پاسخ به این پرسش فرو ماند، و او را به عمر راهنمایی کرد، و عمر او را به عبدالرحمن حواله کرد، او نیز از پاسخ فرو ماند. سرانجام همه‌ی آنها او را به امیرمؤمنان علی علیه السلام راهنمایی کردند. شخص مذکور نزد علی علیه السلام آمد و سؤال خود را مطرح کرد. حضرت علی علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام اشاره نمود و به آن شخص گفت: «از این دو پسر، هر کدام را خواستی، بپرس.» حسن علیه السلام به آن مرد بیابانگرد فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: آری حضرت فرمود: «به تعداد تخمهایی که خورده‌ای، شترهای نر [صفحه ۴۳] را با شترهای ماده جفتگیری کن، و هر عدد بچه شتری که متولد شد آن را هنگام انجام حج قربانی کن.» علی علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: «پسر جان! چگونه چنین گفتی با اینکه می دانی شترها گاهی بچه‌ی نارس می اندازند، و گاهی بچه‌ی مرده؛ از آنها سقط می شود؟» حسن علیه السلام عرض کرد: «اگر شتران، گاهی بچه‌ی نارس می اندازند، و یا بچه‌ی مرده به دنیا می آورند، تخم نیز گاهی فاسد و بی اثر می گردد.» حضرت علی علیه السلام پاسخ حسن علیه السلام را پسندید و به او فرمود: «پسر! راست گفتی.» سپس این آیه را خواند: ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم: «آنها دودمانی بودند که (از نظر کمالات) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند، خداوند شنوا و داناست.» [۴۸]. در این هنگام حاضران صدایی (از شخص نا پیدایی) شنیدند که چنین می گفت: معاشر الناس ان الذی فهم هذا الغلام هو الذی فهمها سلیمان بن داوود: «ای مرد! آن کسی که (پاسخ به این سؤال را) به این پسرک فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان علیه السلام فهمانید.» [صفحه ۴۴] (یعنی الهام غیبی الهی، چنین پاسخی را به قلب حسن مجتبی علیه السلام القاء نمود.) [۴۹].

پاسخ امام حسن به پرسشهای خضر

عصر خلافت ابوبکر، حضرت علی علیه السلام همراه فرزندش حسن علیه السلام و سلمان، در مسجد الحرام (کنار کعبه) نشسته بودند، ناگاه مردی خوش قامت، که لباسهای زیبا پوشیده بود، به نزدیک آمد و به حضرت علی علیه السلام سلام کرده، در محضرش نشست و چنین گفت: «ای امیرمؤمنان! از شما سه مسأله می پرسم؛ اگر پاسخ آن را دادی، می فهمم آنها که حق شما را غصب کردند دنیا و آخرت خود را تباه ساخته‌اند (و تو بر حق هستی)، و گرنه آنها و شما در یک سطح، برابر هم هستید.» علی: آنچه خواهی بپرس. ناشناس: ۱ - به من خبر بده وقتی که انسان می خوابد، روحش به کجا می رود؟ ۲ - چگونه انسان چیزی را به یاد می آورد و چیزی را فراموش می کند؟ ۳ - چگونه افراد به دایی یا عموی خود شباهت پیدا می کنند؟ در این هنگام علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام متوجه شد و فرمود: «ای ابامحمد! پاسخ این مرد را بده!» [صفحه ۴۵] حسن مجتبی به مرد ناشناس رو کرد و پاسخ او را چنین بیان کرد: ۱ - انسان هنگامی که می خوابد روح او [۵۰] به باد می پیوندد و آن باد به هوا آویخته می شود، تا هنگامی که بدن انسان برای بیدار شدن حرکت می کند. در این هنگام خداوند به روح اجازه می دهد تا به

پیکر صاحبش باز گردد. پس از این اجازه، آن روح باد را، و باد هوا را جذب کرده و روح به پیکر صاحبش بازمی گردد، و در آن آرام می گیرد، و اگر خداوند به روح اجازه بازگشت نداد، هوا باد را و باد روح را، جذب کرده، و تا روز قیامت روح به پیکر صاحبش باز نمی گردد. ۲- در مورد یادآوری و فراموشی، از این رو است که قلب انسان بر اساس حق قرار دارد، و روی حق طبقی افکنده شده، اگر انسان در این هنگام صلوات کامل بر محمد و آلش صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، آن طبق از روی حق برداشته شده و قلب روشن می شود و انسان مطلب فراموش شده را به یاد می آورد، و اگر صلوات کامل نفرستاد، آن طبق بر روی حق، پرده افکند و در نتیجه قلب تاریک شده و انسان در میان فراموشی می ماند. ۳- در مورد شباهت نوزاد به دایی یا عموی خود؛ از این روست هنگامی که مرد با آرامش خاطر با همسرش آمیزش کرد و در این حال نطفه فرزند منعقد گردید، آن فرزند به پدر و مادرش شباهت می یابد، [صفحه ۴۶] و اگر او با پریشانی و اضطراب با همسرش آمیزش نمود و در این حال نطفه فرزند منعقد گردید، آن فرزند به دایی و یا عمویش، شباهت می یابد. مرد ناشناس که در مورد پاسخ سه سؤال، خود را به طور کامل قانع شده یافته بود، برخاست و مکرر به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت علی علیه السلام و سایر امامان علیهما السلام تا حضرت قائم (عج) گواهی داد، و از آنجا رفت. حضرت علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام فرمود: «به دنبال این مرد ناشناس برو بین کجا می رود.» حسن علیه السلام به دنبال او حرکت کرد؛ او را دید که از مسجد بیرون رفت؛ و در همین هنگام از نظرها غیب شد. حسن علیه السلام نزد پدر بازگشت، و از غایب شدن او خبر داد. علی علیه السلام از حسن علیه السلام پرسید: آیا دانستی او چه کسی بود؟ حسن: خدا و رسول و امیرمؤمنان آگاهترند. علی: «او خضر علیه السلام بود!» [۵۱].

امام حسن در عصر خلافت عمر

شیوه رفتار و سیاست امام حسن علیه السلام در عصر خلافت عمر بن خطاب، مشابه شیوه او در عصر خلافت ابوبکر بود. او در پرتو راهنماییهای پدرش علی علیه السلام، آنچه که با توجه به جوانب امر، موجب تقویت اسلام و عزت و شکوه آن در برابر بیگانگان می شد، دخالت [صفحه ۴۷] و حمایت می کرد. و آنچه که مربوط به اسلام نبود، خود را از آن کنار می کشید، و در موارد لازم با موضعگیریهای قاطعانه خود، اعتراض می نمود. حسن و حسین علیهما السلام در جنگها و فتوحات اسلامی، در عصر عمر، شرکت نکردند. و در کنار پدر بزرگوارشان، به تعلیم و تعلم و حل مشکلات مردم پرداختند. [۵۲]. علت اتخاذ چنین موضع، این بود که آنها سیاست عمر و شیوه فتوحات او و تبعیضات او را در سهمیه بندی غنائم و بیت المال قبول نداشتند. و از طرفی جو حاکم به گونه ای بود که چاره ای نمی دیدند، جز آنکه در کنار آن همه جنگها و سر و صداها به آموزش و آگاهی بخشی بپردازند، و اگر نظریاتی می دادند در موارد خاص و بسیار نادر بود، اتخاذ این روش از این رو بود که انزوای مطلق را نمی دانستند، و برای آنها بهتر این بود که به تعلیم و تعلم و حل نابسامانیهای اجتماعی بپردازند. و با دستگاه حاکمه به طور تاکتیکی رفتار نمایند؛ چرا که چنین تشخیص می دادند که اگر موضعگیریهای دیگری کنند، در مجموع به نفع اسلام و مسلمانان نخواهد بود.

امام حسن در عصر خلافت عثمان

موضعگیریهای امام حسن علیه السلام در این عصر، هماهنگ با خط مشی پدرش امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، و بخشی از اوقات گرانهای او در [صفحه ۴۸] این عصر، به آموزش و بازسازی و نگهداری شیعیان می گذشت و بخشی دیگر در رابطه با مقابله با حکومت ننگین عثمان، و همسویی با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در مخالفت با روشهای غیر اسلامی عثمان بود. و بخشی دیگر به حل مشکلات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مردم، و تأمین نیازهای آنها سپری می شد. در بعضی از تواریخ آمده: امام حسن و امام حسین علیهما السلام در عصر خلافت عثمان، و در سال ۳۰ هجری، در فتح خراسان و طبرستان (مازندران و گیلان

کنونی) به عنوان سران مهاجر و انصار، شرکت نظامی داشتند، و همچنین از جنگاوران پیش‌تاز فتح شهرهای آفریقا به شمار می‌آمدند. [۵۳]. علامه هاشم، معروف حسنی؛ در کتاب «سیره الائمه الاثنی عشر»، شرکت حسن و حسین علیهما السلام را در این فتوحات چنین توجیه می‌کند: «عجیب و بعید نیست که علی علیه السلام و فرزندان، همه‌ی امکانات و نیروهای خود را در راه نشر اسلام، و اعتلای کلمه‌ی حق بسیج کنند، همانگونه که اگر حق خود را در مورد خلافت مطالبه کنند، به خاطر نشر اسلام و بزرگداشت کلمه حق است. چه مانعی دارد که اگر اسلام در مسیر اصلی خود قرار گیرد. آنها چون سربازانی جانباز، در میان صفوف مسلمین با دشمن بجنگند» [۵۴ ...]. [صفحه ۴۹] ولی بعضی از محققین، این نظریه را رد کرده‌اند و معتقدند که حسن و حسین علیهما السلام در هیچ کدام از فتوحات روزگار خلفاء شرکت نداشته‌اند، به خاطر اینکه کیفیت فتوحات عصر خلفا با فتوحات عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرق داشت و بین این دو، از زمین تا آسمان اختلاف بود، و [۵۵ ...].

چند نمونه از موضعگیری امام حسن در برابر حکومت عثمان

اشاره

موضعگیری امام حسن علیه السلام در برابر حکومت عثمان، همانند موضع گیری های پدرش علی علیه السلام بود. او با اصل به حکومت رسیدن عثمان، مخالف بود. مقام رهبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از آن علی علیه السلام می دانست، و دیگران را غاصب حکومت می شناخت، او حتی در مورد خلافت ابوبکر و عمر، چنین فرمود: ان ابابکر و عمر عمدا الی هذا الامر، فاخذاه دوننا، و هو لنا کله، و جعلنا لنا فيه سهم الجده، اما و الله لتهمنهما انفسهما يوم يطلب الناس فيه شفاعتنا: «همانا ابوبکر و عمر، تمام توجه خود را برای به دست گرفتن زمام خلافت، مبذول داشتند و آن را از چنگ ما ربودند؛ با اینکه همه اختیارات آن، مخصوص ما بود، آنها بدون دخالت دادن ما، مقام رهبری را در اختیار گرفتند، و برای ما سهمی مانند سهم جده (به [صفحه ۵۰] اندازه بخور و نمیر که فرزندان به جده خود می دهند) قرار دادند. آگاه باشید، سوگند به خدا! در آن روزی که مردم از ما تقاضای شفاعت کنند، آن دو به طور شدید برای نجات خود، گرفتار و درگیر می باشند.» [۵۶]. وقتی که امام حسن علیه السلام در مورد اصل خلافت ابوبکر و عمر، چنین بگوید، روشن است که اصل حکومت عثمان را نیز قبول ندارد. و اما در مورد موضعگیریهای امام حسن علیه السلام در برابر خلفای عثمان. در اینجا به دو نمونه زیر توجه کنید:

سخنان امام حسن در بدرقه‌ی ابوذر

هنگامی که عثمان، ابوذر غفاری آن یار راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به خاطر اعتراض هایش، به ربنده تبعید می کرد، فرمان داد که هیچ کس حق ندارد او را بدرقه کند، ولی امیرمؤمنان علی علیه السلام بر خلاف فرمان عثمان، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و همراه برادرش عقیل، و عمار یاسر برای بدرقه‌ی ابوذر حرکت کردند و هر کدام با سخنی، ابوذر را بدرقه نمودند. هنگامی که امام حسن علیه السلام با ابوذر سخن می گفت، ناگاه مروان، که از جانب عثمان مأمور جلوگیری از بدرقه ابوذر شده بود، سوار بر مرکب، فرارسیده و با تندی و جسارت، فریاد زد: «دور شو ای حسن! مگر نمی دانی که امیرمؤمنان (عثمان) از [صفحه ۵۱] سخن گفتن با ابوذر، نهی کرده است؟ اگر نمی دانی اکنون بدان.» در این هنگام، علی علیه السلام به مروان حمله کرد و با تازیانه‌ی خود بر پیشانی مرکب او زد و فرمود: «دور شو! خدا تو را به سوی آتش دوزخ روانه سازد.» مروان در حال خشم، نزد عثمان بازگشت و احساسات او را بر ضد علی علیه السلام تحریک نمود. به هر حال امام حسن علیه السلام از تهدید مروان نهراسید و با سخنان عمیق خود، موضعگیریهای ابوذر را تأیید کرد، و به آن، ابعاد عظیم تبلیغاتی، فکری و سیاسی داد. سخن آن حضرت چنین

بود: یا عماه! لولا انه لا ینبغی للمودع ان یسکت، و للمشیع ان ینصرف لقصر الکلام، و ان طال الاسف، و قد اتی القوم الیک ما تری، فضع عنک الدنیا بتذکر فراقها، و شدۀ ما اشتد منها برجا، و اصبر حتی تلقی نبیک صلی الله علیه و آله و سلم و هو عنک راض: «ای عمو! اگر نه این بود که برای وداع کننده خوب نیست که سکوت کند، و برای بدرقه کننده شایسته نیست که (بی سخن) باز گردد. سخن کوتاه می شد، گر چه تأسف و ناراحتی، طولانی و دراز است. همانا از ناحیه‌ی این قوم (عثمان و طرفدارانش) و به تو مصیبت‌ها رسید که دیدی، دنیا را به یاد جدایی از آن، نادیده انگار، و به امید پاداش های آخرت، از ناراحتی ها و سختی های دنیا چشم‌پوش (و آن را تحمل کن)، صبر و استقامت کن تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنی در [صفحه ۵۲] حالی که او از تو خشنود باشد.» [۵۷]. به این ترتیب امام حسن علیه السلام با این موضعگیری نیرومند خود، اعتراض های ابوذر را امضاء کرد، و هیئت حاکمه را محکوم نمود و رفتار ابوذر را مورد خشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانست.

حسن واسطه‌ی ابلاغ اعتراضات

در عصر حکومت عثمان، شکایت‌هایی که مردم از حکومت او داشتند، به عرض حضرت علی علیه السلام می رساندند و از او دادخواهی می کردند. آن حضرت فرزندش حسن مجتبی علیه السلام را نزد عثمان می فرستاد و توسط حسن علیه السلام، اعتراض‌های مردم را به عثمان ابلاغ می کرد و از او می خواست خود را اصلاح کند. وقتی که رفت و آمد امام حسن علیه السلام نزد عثمان، بسیار شد؛ عثمان به ستوه آمد و گفت: ان اباک یری ان احدا لا یعلم ما یعلم، و نحن اعلم بما نفعل فکف عنا: «پدرت گمان می کند که آنچه می داند، هیچ کس نمی داند، ما به آنچه می کنیم از او آگاه‌تر هستیم، بنابراین از ما دست بردارد، و دیگر مزاحم ما نشو!» از این پس، علی علیه السلام فرزندش را برای کاری نزد عثمان نفرستاد. [۵۸]. این فراز، نشان می دهد که امام حسن علیه السلام در عصر عثمان، نقش [صفحه ۵۳] مهمی در رساندن اعتراض‌ها و شکایت های مردم، به عثمان داشت. نه تنها کارهای عثمان را تأیید نمی کرد، بلکه با واسطه شدن در آن جو خطرناک، اعتراض های مردم را تأیید می نمود و در ابلاغ آنها به هیئت حاکمه، تلاش می کرد.

حسن در عصر خلافت پدرش علی

اشاره

پس از کشته شدن عثمان، که در اواخر سال ۳۴ هجری رخ داد، مسلمانان در مدینه با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، و آن حضرت زمام امور خلافت را به دست گرفت، و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه و چند روز طول کشید. آن حضرت در سراسر این عصر، با حوادث تلخ و روبرو شد، از جمله سه جنگ داخلی بزرگ، یعنی جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ نهروان در عصر خلافت آن حضرت رخ داد. حسن بن علی علیه السلام در تمام این حوادث، سایه به سایه‌ی پدرش علی علیه السلام حرکت می کرد، بازویی پرتوان، و یاری مهربان، برای پدر بود، و در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و نظامی، در صف اول یاران علی علیه السلام قرار داشت و شب و روز برای رفع مشکلات گوناگون مردم، در خدمت پدر، تلاش می کرد. در اینجا نیز برای آنکه دورنمایی از زندگی امام حسن علیه السلام را تماشا کنیم، ناچاریم از نمونه‌ها بهره بگیریم. [صفحه ۵۴]

حسن در مسیر جنگ جمل

نخستین جنگی که در عصر خلافت علی علیه السلام از ناحیه بیعت شکنان (عایشه، طلحه و زبیر) در بصره، رخ داد، جنگ جمل بود.

حضرت علی علیه السلام همراه حسن و حسین علیهما السلام، با سپاه خود، از مدینه به سوی بصره برای سرکوبی بیعت شکنان حرکت نمودند. هنگامی که به روستای «ربذه» رسیدند، حضرت علی علیه السلام نامه‌ای برای «ابوموسی اشعری» استاندار کوفه فرستاد، و او را به جهاد فراخواند، و از او خواست تا مردم کوفه را برای کمک بفرستد. نامه به دست ابوموسی رسید، ولی او از فرمان علی علیه السلام سرپیچی نمود و به جای بسیج مردم برای جهاد، آنها را به قعود و سکوت فراخواند ... هنگامی که سپاه علی علیه السلام به سرزمین ذی قار (نزدیک بصره) رسید، حضرت علی علیه السلام فرزندش حسن علیه السلام را همراه عمار یاسر، به سوی کوفه فرستاد، تا مردم کوفه را برای جهاد با سپاه جمل، بسیج نمایند. امام حسن علیه السلام و عمار به کوفه آمدند، با اینکه القائنات انحرافی ابوموسی، مردم را به شک و تردید و اختلاف افکنده بود، خطبه‌ها و روشنگریهای امام حسن علیه السلام باعث شد که حدود هفت هزار نفر، و مطابق روایت دیگر دوازده هزار و یک نفر از مردم کوفه، بسیج شده و همراه امام حسن علیه السلام از کوفه خارج شده و به سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام پیوستند. [۵۹]. [صفحه ۵۵]

سخنرانی امام حسن در کوفه

هنگامی که حسن بن علی علیه السلام برای بسیج کردن مردم کوفه به سوی جبهه اعزام شد، حدود سی سال داشت. مردم کوفه در اطراف او اجتماع کردند و با احساسات پرشور خود، او را چون نگینی در میان گرفتند، و فریاد می زدند: اللهم سدد منطق ابن نبینا: «خدایا سخن گفتن فرزند پیامبرمان را، استوار و گویا گردان!» آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و پس از بیان کوتاهی در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به یاری امیرمؤمنان علی علیه السلام فراخواند، و چنین گفت: «ای مردم! شما می دانید که علی علیه السلام نخستین کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و در ده سالگی، پیامبری او را تصدیق کرد، و در همه جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در رکاب او بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره از او راضی بود، تا آن هنگام که رحلت نمود و علی علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و دفن نمود، و وصیت های او را انجام داد ... تا اینکه مردم مانند شتران تشنه که به آبگاه برسند، با ازدحام به محضرش آمدند و با او بیعت کردند؛ ولی طولی نکشید جماعتی بی آنکه انحرافی از او بنگرند، از روی کینه و حسادت، بیعت شکنی کرده و علم مخالفت با او [صفحه ۵۶] برافراشتند. اکنون بر شما است که از فرمان او اطلاعات کنید، برای کمک و یاری او بشتابید و با دشمنانش نبرد کنید» ... ولی ابوموسی اشعری حاکم کوفه، همچنان به تفرقه افکنی و فتنه انگیزی ادامه می داد و مردم را از رفتن به سوی جبهه باز می داشت. [۶۰]. روز دیگر نیز امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه به میان مردم کوفه آمد و خطبه خواند، و مردم را به حرکت برای یاری علی علیه السلام دعوت نمود، در فرازی از این خطبه، پس از ذکر سوابق درخشان علی علیه السلام چنین آمده است: و هو یسألکم النصر، و یدعوکم الی الحق و یأمرکم بالمسیر الیه لتوازروه و تنصروه علی قوم نکثوا بیعتهم، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه و مثلوا بعماله و انتهبوا بیت ماله، فاشخصوا الیه رحمکم الله، فمروا بالعمروف، و انهوا عن المنکر، و احصروا بما یحضر به الصالحون: «علی علیه السلام شما را به یاری می طلبد، و به وسی حق فرامی خواند، و فرمان می دهد که به سوی او حرکت کنید، تا او را حمایت و یاری نمایید؛ در برابر آنها که بیعتش را شکستند، و شیعیان شایسته اش را کشتند، کارگزارانش را مثله کردند (اعضایشان را بریدند) و بیت المال او را به یغما بردند، خداوند شما را رحمت کند، [صفحه ۵۷] به سوی او حرکت کنید، و امر به معروف و نهی از منکر نمایید، و در صحنه همانند صالحان، حاضر باشید. [۶۱]. کارشکنیهای ابوموسی و سمپاشی های او همچنان بر اختلافات دامن می زد، و مردم را از رفتن به جبهه باز می داشت، ولی بیانات شیوا و مستدل امام حسن علیه السلام، و تلاشهایی افراد برجسته ای همچون عمار یاسر، قیس بن سعد، مالک اشتر ... موجب شد که بیش از ده هزار نفر به سوی جبهه حرکت نمودند. حضرت علی علیه السلام در «ذی قار» به سپاه خود فرمود: «ا ز جانب کوفه دوازده هزار و یک نفر - نه

کمتر و نه زیادت - به سوی شما می آیند.» سرانجام این جمعیت فرا رسید، آنها را شمردند، دیدند دوازده هزار و یک نفر هستند، نه یک عدد کمتر و نه یک عدد زیادت. [۶۲]. از گفتنی ها اینکه: یکبار امام حسن علیه السلام به مسجد بزرگ کوفه وارد گردید، دید جمعیت زیادی اطراف ابوموسی (حاکم کوفه) را گرفته اند، و او آنها را به کناره گیری و سکوت دعوت می کند، و جنگ علی علیه السلام را فتنه می خواند و مردم را از ورود در این فتنه، بر حذر می دارد. حسن مجتبی علیه السلام در میان جمعیت، خود را به ابوموسی رسانید و باران سرزنشش را بر آورد و سرانجام به او فرمود: «از مسجد ما بیرون برو، و به طور کلی از کوفه خارج شو، [صفحه ۵۸] و هرجا می خواهی برو، اینجا نباید بمانی.» [۶۳].

نمونه‌ای از شجاعت امام حسن در جنگ جمل

حسن علیه السلام در جنگ جمل، حضور پرتلاش داشت و از رزمندگان قهرمان سپاه علی علیه السلام بود، در یکی از حمله‌ها، حضرت علی علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را طلبید و نیزه خود را به او داد و به او فرمود: «با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن.» محمد نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، ولی گردانی از بنی ضبه که گروه بی‌باک دشمن بودند، راه را بر محمد بستند، محمد از پیش روی بازماند و عقب‌نشینی کرد و نزد پدر آمد. در این هنگام امام حسن علیه السلام نیزه را از دست او گرفت، و چون شیر شریزه به دشمن حمله کرد و آن چنان جنگید که نیزه‌اش از خون دشمن رنگین شد، و با این حال نزد پدر بازگشت، وقتی که محمد، حسن علیه السلام را چنین دید، بر اثر شرمندگی، صورتش سرخ شد، و بر اثر احساس شکست، سرافکنده گردید. امیرمؤمنان علی علیه السلام به محمد فرمود: لا تأنف فانه ابن النبی، و انت ابن علی: «خود را نگیر و خودخواهی نکن، چرا که حسن علیه السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و تو پسر علی هستی.» [۶۴]. [صفحه ۵۹]

نمونه‌ای از شجاعت امام حسن در جنگ صفین

جنگ صفین از بزرگترین و طولانی‌ترین جنگهای عصر خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که با معاویه، رخ داد. در این جنگ حسن و حسین علیهما السلام از آغاز تا پایان، از رزمندگان پرتلاش سپاه علی علیه السلام بودند. در یکی از روزهای جنگ، امام علی علیه السلام دید حسن علیه السلام با سرعت برای حمله به دشمن به سوی میدان می رود، به حاضران فرمود: املکو عنی هذا الغلام لا یهدنی، فانی انفس بهذین یعنی الحسن و الحسین (ع)، علی الموت، لثلا ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «این جوان را به شدت بگیرد و نگهدارید، تا (مرگ او) مرا در هم نکوبد. من در مرگ این دو، یعنی حسن و حسین علیهما السلام بخل می ورزم، تا نکند با مرگ آنها، نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطع گردد.» [۶۵].

پاسخ کوبنده‌ی امام حسن به عبیدالله بن عمر

عبیدالله پسر عمر بن خطاب، یکی از سران لشکر معاویه بود. در یکی از روزهای جنگ صفین برای امام حسن علیه السلام پیام داد: «من درخواستی از شما دارم، ساعتی اجازه بده با هم [صفحه ۶۰] ملاقات کنیم.» امام حسن علیه السلام جواب مثبت داد، و آنها در محلی با هم ملاقات کردند. عبیدالله در این ملاقات با کمال گستاخی و فریبکاری به امام حسن علیه السلام گفت: «پدرت علی علیه السلام به قریش ستم کرد و آنها را دشمن خود نمود، آیا روا می دانی که او را از خلافت خلع کنی و خودت به جای او بنشینی؟!» امام حسن علیه السلام فرمود: «نه، سوگند به خدا چنین کاری نخواهد شد.» سپس به او فرمود: «ای پسر خطاب! سوگند به خدا گویی تو را می نگریم که امروز یا فردا، کشته شده‌ای، شیطان رفتار و گفتار تو را به نظرت آراسته است و تو را فریب داد، ولی به زودی به هلاکت می رسی و کشته خواهی شد.» روایت کننده می گوید: سوگند به خدا، آن روز هنوز به غروب نرسیده بود که

عبداللہ به دست سپاہیان علی علیه السلام کشته شد، همان روز امام حسن علیه السلام در میدان جنگ، شخصی را دید که کشته شده و مردی نیزه‌اش را در چشم او استوار نموده و اسبش را به پای او بسته است. امام حسن علیه السلام به حاضران فرمود: «بینید این کشته شده و قاتل او کیست؟» آنها دیدند، آن کشته شده، عیدالله بن عمر است، و آن مردی که او را کشته، مردی از قبیله همدان می باشد.» [۶۶]. [صفحه ۶۱]

حسن در جنگ نهروان

جنگ صفین پیامدهای شومی بر جای گذاشت، یکی از آنها این بود، که سپاهیان شام با حیل‌های عمر و عاص، قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند و فریاد زدند که بیایید بین ما و شما، قرآن داوری کند. و همین موجب اختلاف در میان سپاه علی علیه السلام گردید، و سپس ماجرای ننگین حکمین به پیش آمد، و جمعی از دوستان دیروز علی علیه السلام، دسته جدا کردند و به عنوان خوارج، ظهور نمودند، گستاخی آنها به جایی رسید که علی علیه السلام را کافر خواندند، و اعلام جنگ با علی علیه السلام نمودند، که چرا علی علیه السلام داوری حکمین (ابوموسی و عمرو عاص) را پذیرفته است؟! با اینکه خود آنها با تحمیل و فشار، موجب بروز چنین حادثه‌ی ننگینی شدند. حضرت علی علیه السلام می خواست با استدلال و بیان مطالب، آتش فتنه را خاموش کند، ولی خوارج بر شعله‌ور شدن این آتش، دامن می زدند، که سرانجام جنگ نهروان به پیش آمد. علی و سپاهیان در این جنگ، همه آنها - جز ۹ نفر را که گریختند - به هلاکت رسانید. امام حسن علیه السلام در این ماجرا نیز دستیار بزرگ پدرش علی علیه السلام بود، در آغاز، بسیار سعی کرد تا آتش فتنه انگیزان خوارج را خاموش کند، ولی وساطت امام حسن علیه السلام نیز در آن کوردلان اثر نکرد. امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام فرمود: «برخیز با اینها (خوارج معترض) سخن بگو، و ماجرای داوری حکمین را برای آنها بیان کن.» [صفحه ۶۲] امام حسن علیه السلام برخاست و خطبه خواند و مطالبی بیان فرمود، در فرازی از این خطبه آمده: ایها الناس انکم قد اکثرتم فی امر عبداللہ بن قیس و عمر و بن العاص، فانہما بعثا لیحکما بکتاب اللہ، فحکما بالہوی علی الکتاب، و من کان ہکذا لم یسم حکما و لکنہ محکوم علیہ: «ای مردم! در مورد ابوموسی و عمر و عاص (حکمین) بسیار سخن گفتید، همانا بدانید که این دو نفر (به دومیہ الجندل برای داوری) فرستاد شدند، تا بر اساس کتاب خدا (قرآن)، داوری کنند. ولی آنها مطابق هوای نفس خود داوری کردند. کسی که چنین باشد، حاکم (داور مورد قبول) نخواهد بود، بلکه محکوم است.» [۶۷]. امام حسن علیه السلام با این بیان داوری حکمین را محکوم کرد، ولی خوارج دست از لجاجت خود برنداشتند و به مخالفت خود ادامه دادند و سرانجام با دست خود گور خود را کردند، و وجود ننگیشان به دست سپاهیان علی علیه السلام از صفحه روزگار بر افکنده شد.

معرفی شخصیت امام حسن، توسط علی

اشاره

از گفتنی‌ها اینکه امیرمؤمنان علی علیه السلام در فرصتهای مناسب، با معرفی شخصیت علمی و معنوی امام حسن علیه السلام، مردم را به سوی او فرا می خواند، و صلاحیت آن حضرت را برای جانشینی و رهبری [صفحه ۶۳] امت، آشکار می ساخت، در این راستا، کافی است به سه نمونه زیر توجه کنید:

پاسخهای امام حسن به مأمور مخفی معاویه

پادشاه روم، به وسیله نامه، پرسشهایی از معاویه نمود. او از جواب آنها فروماند؛ مردی را به عنوان مأمور مخفی نزد حضرت علی

علیه‌السلام فرستاد، تا پاسخ آن پرسشها را از آن حضرت، دریافت و برای شاه روم بفرستد. مأمور مخفی به کوفه آمد، او به محضر علی علیه‌السلام رسید، چون ناشناس بود، علی علیه‌السلام از او بازجویی کرد. او به حقیقت حال خود اعتراف نمود. علی علیه‌السلام فرمود: «خداوند پسر هند جگرخوار (معاویه) را بکشد، تا چه اندازه خود و همراهانش گمراهند. خدا او را بکشد، کنیزی را آزاد کرد، ولی از مسأله ازدواج با او ناآگاه بود. خداوند خودش بین من و این امت داوری کند که نسبت به من قطع رحم کردند، مقام ارجمند مرا کوچک شمردند، و اوقات عمر مرا تباه نمودند. حسن و حسین علیه‌السلام و محمد حنفیه را اینجا بیاورید.» آنها را حاضر کردند. علی علیه‌السلام به مرد شامی فرمود: «این دو نفر؛ حسن و حسین علیهما‌السلام پسران رسول خدایند، و این (محمد) پسر من است. از هر کدام دوست داری، سوالهای خود را بپرس.» مرد شامی، حسن علیه‌السلام را انتخاب کرد، آنگاه سوالات زیر را [صفحه ۶۴] مطرح کرد: ۱ - بین حق و باطل، چقدر فاصله است؟ ۲ - بین آسمان و زمین، چقدر راه است؟ ۳ - بین مشرق و مغرب، چقدر فاصله است؟ ۴ - این لکه‌ای که در چهره‌ی ماه دیده می‌شود چیست؟ ۵ - قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟ ۶ - کهکشان چیست؟ ۷ - نخستین چیزی که بر روی زمین روان و آشکار شد کدام است؟ ۸ - نخستین چیزی که روی جنیب چه بود؟ ۹ - آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان و کافران در آن مأوی کنند کدام است؟ ۱۰ - خنثی چیست؟ ۱۱ - و آن ۱۰ چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌ترند کدامند؟ امام حسن علیه‌السلام پرسشهای فوق را، بیدرنگ چنین پاسخ داد: ۱ - بین حق و باطل، چهار انگشت فاصله است، آنچه به چشم خود بینی حق است، و آنچه با گوش هایت بشنوی، ناحق است. ۲ - بین زمین و آسمان به اندازه‌ی دعای ستم‌دیده (که زود به آسمان می‌رسد و مستجاب می‌شود) و چشم‌انداز انسان، فاصله است، و هر که جز این گوید، او را تکذیب کن. ۳ - میان مشرق و مغرب، به اندازه یک روز مسیر خورشید است؛ آنگاه که خورشید طلوع کند تا آنگاه که غروب نماید [... صفحه ۶۵] ۴ - کهکشان، همان گشادگی (و وسعت فضای آسمان برای ستارگان بسیار) است که در طوفان نوح مرکز نزول آب سیل آسا بود. [۶۸]. ۵ - در مورد لکه‌های ماه، بدان که نور ماه مانند نور خورشید است، خداوند آن نور را (زمانی) محو می‌کند، چنانکه در قرآن می‌فرماید: فمحو‌نا اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة: «پس نشانه شب را محو (پنهان) کردیم و نشانه روز را تابان نمودیم». [۶۹] (اسرار - ۱۲). ۶ - نخستین چیزی که در زمین، روان و آشکار شد، وادی دَکَس (وادی ظلمت) بود. ۸ - نخستین چیزی که روی زمین جنیب، درخت خرما بود ۹ - نام آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی می‌گیرند، «سلمی» است، و نام آن چشمه‌ای که ارواح کافران در آن پناه می‌گیرند، «برهوت» است. ۱۰ - خنثی؛ انسانی است که نمی‌داند مرد است یا زن، او تا هنگام بلوغ در انتظار می‌ماند، اگر پستان درآورد، زن است، و اگر ریش درآورد مرد است، اگر این دو نشانه در او آشکار نشد، به او گفته می‌شود به طرف دیوار ادرار کند، اگر ادرار او به دیوار برسد، مرد است، و اگر چون ادرار کردن شتر، واپس گردد، زن است. [صفحه ۶۶] ۱۱ - آن چیز که هر کدام بر دیگری سخت‌تر است، عبارتند از: «سنگ» و سخت‌تر از سنگ، «آهن» و سخت‌تر از آهن، «آتش» و سخت‌تر از آتش «آب» و سخت‌تر از آب، «ابر» و سخت‌تر از ابر، «باد» و سخت‌تر از باد «فرشته» ای است (که آن باد را به حرکت درمی‌آورد)، و سخت‌تر از آن فرشته، «فرشته‌ی مرگ» (عزرائیل) است؛ و سخت‌تر از عزرائیل، «مرگ» است و سخت‌تر از مرگ، «فرمان خدا» است. مرد شامی از پاسخهای امام حسن علیه‌السلام، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان دم گفت: «گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدا هستی، و علی علیه‌السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است» سپس این پاسخها را برای معاویه نوشت، و او برای شاه روم فرستاد. شاه روم پس از دریافت پاسخها، گفت: «به عقیده‌ی من این پاسخها از معاویه نیست، بلکه از مخزن نبوت گرفته شده است.» [۷۰].

داوری امام حسن

عصر خلافت امام علی علیه‌السلام بود، قصابی را که چاقوی خون‌آلود در دست داشت، در خرابه‌ای دیدند و در کنار او، جنازه‌ی

خون آلود شخصی افتاده بود. قرائن نشان می داد که کشنده‌ی او همین قصاب است. او دستگیر کرده و به حضور امام علی علیه السلام آوردند. [صفحه ۶۷] امام علی علیه السلام به قصاب گفت: «در مورد کشته شدن آن مرد، چه نظری داری؟» قصاب گفت: «من او را کشته‌ام.» امام بر اساس ظاهر جریان، و اقرار قصاب، دستور داد تا قصاب را ببرند و به عنوان قصاص، اعدام کنند. در این حال که مأمورین، او را به قتلگاه می برند، قاتل حقیقی با شتاب به دنبال مأمورین دوید و به آنها گفت: عجله نکنید و این قصاب را به حضور امام علی علیه السلام بازگردانید. مأمورین او را به حضور امام علی علیه السلام باز گرداندند. قاتل حقیقی به حضور امام علی علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان! سوگند به خدا، قاتل آن شخص، این قصاب نیست، بلکه او را من کشته‌ام» امام به قصاب فرمود: چه موجب شد که اعتراف نمودی من او را کشته‌ام؟ قصاب گفت: «من در یک بن بستی قرار گرفتم که غیر از این چاره‌ای نداشتم؛ زیرا افرادی مانند این مأمورین، مرا کنار جنازه‌ی به خون آغشته، با چاقوی خون آلود به دست دیدند. همه چیز بیانگر آن بود که من او را کشته‌ام. از کتک خوردن ترسیدم و اقرار نمودم که من کشته‌ام. ولی حقیقت این است که من گوسفندی را نزدیک آن خرابه کشتم، سپس ادرار بر من فشار آورد، در همان حال که چاقوی خون آلود در دستم بود، به آن خرابه برای تخلی رفتم. جنازه به خون آغشته آن مقتول را در آنجا دیدم، در حالی که دهشت زده شده. [صفحه ۶۸] بدم، برخاستم، در همین هنگام این گروه به سر رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر نمودند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: این قصاب و این شخصی که خود را قاتل معرفی می کند را به حضور امام حسن علیه السلام ببرند تا او قضاوت نماید. مأمورین، آنها را نزد امام حسن علیه السلام آوردند و جریان را به عرض رساندند. امام حسن علیه السلام فرمود: به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کنید اگر این مرد قاتل، آن شخص را کشته است، در عوض جان قصاب را حفظ نموده است، و خداوند در قرآن می فرماید: و من احیایا فکانما احیاء الناس جمیعاً: «و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه مردم را نجات بخشیده است. [۷۱]. مأمورین، قضاوت امام حسن علیه السلام را به علی علیه السلام ابلاغ کردند. علی علیه السلام این قضاوت را پذیرفت و سپس دستور داد قاتل و قصاب را آزاد نموده و دیه مقتول را از بیت المال به ورثه‌ی او عطا فرمود. [۷۲]. به این ترتیب، ارفاق و تشویق اسلام شامل حال آن قاتل شد که مردانگی کرد و موجب نجات یک نفر بی گناه از قتل گردید، و با این کار جوانمردانه اش، تا حدود زیادی گناه قتل خود را جبران نمود. [صفحه ۶۹]

تصدیق پاسخ حسن از جانب علی

روزی، گروهی از شیعیان به خانه علی علیه السلام برای سؤال از یک مسأله‌ی پیچیده‌ای آمدند. آن روز علی علیه السلام در خانه نبود، و فرزندش امام حسن علیه السلام در جایگاه پدر نشسته بود، آنها عرض کردند: «برای حل مشکلی آمده‌ایم.» حسن: مشکل شما چیست؟ گروه: زنی با شوهرش همبستر شده، سپس بلافاصله با دختری تماس گرفته و نطفه‌ی شوهر را به رحم آن دختر انتقال داده، آن دختر از این راه باردار شده، نظر اسلام درباره‌ی چنین زنی چیست؟ حسن: آری، مسأله پیچیده‌ای است و برای حل آن، حضور علی علیه السلام لازم است و در عین حال من پاسخ مسأله را می دهم؛ اگر صحیح بود که از ناحیه‌ی خدا و علی علیه السلام است، و اگر اشتباه بود از ناحیه‌ی خودم می باشد. حکم اسلام در این مورد چنین است: ۱ - مهریه‌ی آن دختر، به اندازه‌ی مهریه دختران امثال او را (توسط حاکم شرع) از آن زن گرفته و به دختر داده می شود، زیرا هنگام تولد بچه، او دیگر دختر نخواهد بود. ۲ - باید آن زن را مانند زن زناکار کیفر (سنگسار) نمایند، زیرا گناه او (نتیجه‌اش) با زنای زن شوهردار یکی است. ۳ - صبر می کنند تا بچه متولد شود، سپس آن بچه را به صاحب نطفه (شوهر آن زن گناهکار) می دهند، و به آن دختر مجازات حد را جاری می سازند. [صفحه ۷۰] آن گروه از محضر امام حسن علیه السلام خارج شدند و در مسیر راه با امیرمؤمنان علی علیه السلام ملاقات نمودند، و ماجرا را به عرض آن حضرت رساندند علی علیه السلام فرمود: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي: «اگر

این سؤال از من می شد، در نزد من زیادت‌تر از آنچه پسر حسن علیه السلام گفته، نبود.» (یعنی پاسخ مسأله همان است که فرزندم فرمود است. [۷۳]. [صفحه ۷۱])

امام حسن علیه السلام در عصر امامت خود

اشاره

پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام امام حسن علیه السلام زمام امور امامت و رهبری را به دست گرفت، و مدت امامتش ۱۰ سال (از سال ۴۰ تا ۵۰ هجری) ادامه یافت. در این مدت حوادث تلخ و شیرین بسیار رخ داد، در این بخش با ذکر نمونه‌هایی، با شیوه‌ی زندگی امام حسن علیه السلام در عصر امامتش، آشنا می شویم.

بیعت با امام حسن و ادامه‌ی راه پدر

روز ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری، سراسر کوفه غرق در عزا بود مردم گروه گروه به محضر امام حسن علیه السلام و برادرانش برای عرض تسلیت می آمدند. امام حسن علیه السلام در اجتماع مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنا فرمود: «ای مردم! شب گذشته، مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر [صفحه ۷۲] او سبقت نگرفتند و آیندگان به او نرسند. او پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند. او از میدان بر نمی گشت مگر آنکه خداوند پیروزی را نصیبش می ساخت او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون، وصی موسی علیه السلام وفات نمود. همان شبی که عیسی علیه السلام در چنان شبی به آسمان رفت. به خدا سوگند! او از درهم و دینار دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذاشت، آن هم از سهمیه خودش بود که می خواست با آن خدمتگزاری برای خانواده‌اش بخرد.» در این هنگام، بغض گلویش را گرفت و گریست. مردم نیز گریه کردند. آنگاه به معرفی خود پرداخت و بخشی از سوابق درخشان و فضایل خود را برشمرد و در پایان فرمود: «من از خاندانی هستم که خداوند در قرآنش دوستی آن خاندان و نیکی به آنها را واجب کرده، آنجا که می فرماید: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا: «بگو من هیچ پاداشی از شما برای رسالت نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم، و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکیش می افزایم.» [۷۴]. آنگاه فرمود: «نیکی در این آیه، دوستی ما خاندان است.» [صفحه ۷۳] سپس نشست. در این هنگام عبدالله بن عباس پیش روی او برخاست و خطاب به مردم چنین گفت: «ای مردم! این فرزند پیامبر شما و فرزند امامتان می باشد. پس با او بیعت کنید! مردم سخن او را پذیرفتند و گفتند: «به راستی چه اندازه حق او بر ما واجب است، و او در نزد ما محبوب می باشد!» آنگاه با او بیعت کردند. به این ترتیب، امام حسن علیه السلام زمام امور رهبری را به دست گرفت و کارگزاران خود را برای اجرای کارها مشخص کرد و بر سر کارها فرستاد و عبدالله بن عباس را حاکم بصره نمود و خود به کار رهبری مشغول گردید. [۷۵].

طغیان و توطئه‌ی معاویه

معاویه دو نفر از جاسوس های خود را برای اغتشاش و اختلاف اندازی و اطلاع رسانی، به بصره و کوفه فرستاد. امام حسن از این موضوع اطلاع یافت و فرمان داد آن دو نفر را دستگیر کرده، گردن بزنند. آنگاه برای معاویه نامه‌ای نوشت و او را در مورد فرستادن جاسوسها سرزنش و تهدید نمود. [صفحه ۷۴] معاویه پاسخ امام را داد، و بین امام حسن و معاویه نامه‌های متعددی رد و بدل شد. سرانجام معاویه راه طغیان را به پیش گرفت و با سپاه مجهز خود برای مخالفت و تجاوز به حکومت امام حسن علیه السلام، روانه‌ی

عراق گردید. [۷۶]. معاویه پس از قتل عثمان، شب و روز می کوشید تا به مقام خلافت برسد و رئیس بی رقیب تمام نقاط اسلامی گردد. او برای این هدف به بزرگترین جنایات و کشت و کشتارها دست زد، و پس از شهادت علی علیه السلام و بیعت مردم عراق با امام حسن علیه السلام، تصمیم قاطع گرفت که به سرکشی خود ادامه دهد و از گسترش نفوذ آن حضرت جلوگیری نماید. طغیان و تجاوز او به جایی رسید که افرادی را مخفیانه به کوفه فرستاد تا در فرصت مناسب، امام حسن علیه السلام را ترور کنند. آنها عبارت بودند از: عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شیب بن ربیع. معاویه با هر یک از آنها محرمانه ملاقات کرد، و به هر کدام جداگانه پیشنهاد کرد که: «اگر حسن علیه السلام را بکشند، علاوه بر ۲۰۰ هزار درهم جایزه، به فرماندهی یکی از گردان های ارتش شام خواهند رسید و یکی از دخترانم را به همسری او می دهم». آنها پیشنهاد معاویه را پذیرفتند، و معاویه بر هر کدام از آنها جاسوسی را گمارد تا کار آنها را محرمانه گزارش دهند. [صفحه ۷۵]. امام حسن علیه السلام از این توطئه آگاه شد؛ از آن پس همواره مراقب بود تا از ناحیهی آن تروریست های پول پرست، آسیب نبیند و از این رو، زیر لباسهای زره می پوشید. یکبار یکی از آنها، امام حسن علیه السلام را که مشغول نماز بود، هدف تیر قرار داد، ولی همان زره باعث شد که تیر او کارساز نشود. [۷۷].

آماده باش امام حسن در برابر تجاوزات نظامی معاویه

معاویه پس از توطئه های نهان و آشکار، و پس از انجام مقدمات، تصمیم گرفت به پیشروی و تجاوز خود ادامه داده و عراق را تحت تصرف خود درآورد. امام حسن علیه السلام از حرکت نظامی معاویه اطلاع یافت. بیدرنگ مردم را به نماز جماعت در مسجد جامع کوفه دعوت کرد. جمعیت بسیاری در مسجد اجتماع کردند، امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفت و پس از ذکر مطالبی، ماجرای تجاوز نظامی را به مردم خبر داد و آنها را به آماده باش و بسیج عمومی دعوت نمود. از آنها خواست تا برای رویارویی با سپاه معاویه، در لشکرگاه «نخيله» (محل اجتماع نیروهای نظامی، که در سر راه شام قرار داشت) به گرد هم آیند ... در همین وقت که آغاز کار بود، سستی و بیحالی مردم آشکار گردید، به طوری که مورخین می نویسند: «فسکتوا فما تکلم منهم احد و لا اجابه بحرف: [صفحه ۷۶] «مردم در برابر دعوت امام حسن علیه السلام به جهاد با معاویه، سکوت کردند، حتی یک نفر از آنها سخنی نگفت و کلمه ای جواب نداد». در این هنگام که همه در سکوت مرگبار فرو رفته بودند، «عدی بن حاتم» یکی از سرداران سپاه علی علیه السلام قفل سکوت را شکست و برخاست و با سخنان پرشور خود، احساسات مردم را تحریک کرد تا به دعوت امام، جواب مثبت بدهند و از ترس و پراکندگی و نفاق دوری نمایند. افرادی مانند: قیس بن سعد، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه، دنبال سخن عدی را گرفته و مردم را به بسیج عمومی برای جلوگیری از تجاوزات معاویه، فراخواندند. امام حسن علیه السلام از بالای منبر، تقدیر و تشکر کرد و برای آنها دعا نمود. سپس همراه لشکر عظیمی، از کوفه خارج شدند تا به «دیر عبدالرحمن» رسیدند، و در آنجا سه روز اقامت نمودند تا همه مردم اجتماع نمایند. [۷۸].

اعزام نخستین گروه به فرماندهی عیدالله بن عباس

امام حسن علیه السلام پسر عموی پدرش، عیدالله بن عباس را طلبید و او را فرمانده دوازده هزار نفر کرد و به او سفارشهایی فرمود از جمله اینکه: لشکر را از کنار شط فرات حرکت بده و از آنجا به سرزمین [صفحه ۷۷] «مسکن» برو، وقتی که از آنجا گذشتی با سپاه معاویه روبرو می شوی؛ پیشدستی در جنگ مکن، وقتی دیدی او جنگ را آغاز کرد، با او جنگ کن. اگر برای تو حادثه ای رخ داد «قیس بن سعد» فرماندهی سپاه خواهد شد. عیدالله بن عباس همراه دوازده هزار نفر لشکر، از کنار شط فرات حرکت نمود، تا به «مسکن» رسیدند. [۷۹].

حرکت امام حسن به سوی جبهه

امام حسن علیه السلام پس از اعزام عیدالله، همچنان مردم را به جهاد و بسیج برای جلوگیری از سپاه معاویه، فرامی خواند، ولی مردم برای حرکت به سوی جبهه تمایلی نشان نمی دادند و کندی می کردند. سپس با سختی و اکراه، به فرمان امام حسن علیه السلام گردن نهاده و همراه آن حضرت به راه افتادند. عالم بزرگ، شیخ مفید (وفات در سال ۴۱۳ هجری) در کتاب ارشاد خود، وضع روحی یاران امام حسن علیه السلام را به پنج دسته مشخص کرده است: ۱ - یک دسته، از شیعیان امام حسن علیه السلام و پدرش بودند. ۲ - یک دسته خوارج بودند که هدفشان جنگ با معاویه بود گرچه به امام بی علاقه بودند. ۳ - یک دسته فتنه‌جو بودند و به طمع غنائم جنگی به جبهه [صفحه ۷۸] می رفتند. ۴ - بعضی در حال تردید و شک به سر می بردند و حیران بودند که چه باید بکنند؟ ۵ - و بعضی پیرو قبیله و رئیس قبیله خود بودند، دین و ایمانی نداشتند؛ بلکه به میل رؤسای قبیله‌ی خود رفتار می نمودند. امام حسن علیه السلام با لشکری که از چنین مجموعه‌ای ترکیب یافته بود، به راه افتادند تا به محلی به نام «حمام عمر» رسیدند، و سپس از آنجا به «دیر کعب» و از آنجا به «ساباط» (مدائن) رسیده و در کنار پل ساباط فرود آمدند. [۸۰].

آزمایش یاران و بی وفایی آنها

امام حسن علیه السلام شب را با یاران، در ساباط (مدائن) ماندند، صبح آن شب خواست تا سپاه خود را بیازماید که آیا آمادگی برای جنگیدن با سپاه معاویه دارند یا نه؟! دستور داد همه‌ی یاران برای نماز اجتماع کنند؛ این دستور اجرا شد. بعد از نماز به منبر رفته، پس از حمد و ثنا فرمودند ...: «آگاه باشید! همانا آنچه موجب اتحاد و به هم پیوستگی شما است، (گرچه آن را نپسندید) برای شما از پراکندگی بهتر است. (گرچه پراکندگی را دوست بدارید) آگاه باشید! آنچه را من برای شما می اندیشم، بهتر از آن چیزی [صفحه ۷۹] است که خودتان برای خود می اندیشید. بنابراین از دستور من سرپیچی نکنید و رأی مرا (که برای شما پسندیده‌ام) به من باز نگردانید» ... سپاهیان، پس از شنیدن این گفتار به همدیگر نگاه می کردند و می گفتند: منظور امام از این سخنان چیست؟ جمعی می گفتند: «سوگند به خدا چنین پنداریم که امام می خواهد با معاویه صلح کند». گفتگو شدت یافت، عده‌ای از سپاه (که از خوارج بودند) گفتند: «این مرد (امام حسن) کافر شده». در این وقت گروهی تحریک شدند و به خیمه‌ی امام حسن علیه السلام ریختند و آنچه در آنجا بود غارت کردند، تا آنجا که جانماز آن حضرت را از زیر پایش کشیدند و بردند، و حتی ردایش را از دوشش برداشتند ... کوتاه سخن آنکه: آن حضرت سوار بر مرکب خود شده، با جمعی از یاران و پاسداران از آنجا دور شدند. وقتی که به تاریکی ساباط (مدائن) رسیدند، مردی از بنی اسد به نام «جراح بن سنان» به پیش آمد و دهنه اسب آن حضرت را گرفت و گفت: «الله اکبر - ای حسن! مشرک شدی چنانکه پدرت قبل از این مشرک شد». و سپس با شمشیری که در دست داشت چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را شکافت و به استخوان رسید. امام علیه السلام از شدت درد، دست را به گردن ضارب نهاد و با هم به زمین افتادند. در این هنگام یکی از شیعیان امام به نام «عبدالله بن خطل» جهید [صفحه ۸۰] و شمشیر ضارب را از دست او گرفت و با همان شمشیر او را کشت ... از این پس، امام حسن علیه السلام در مدائن و در خانه «سعد بن مسعود ثقفی» که حاکم مدائن بود، بستری شد و به معالجه‌ی خود پرداخت. [۸۱].

خیانت عجیب یاران و فرماندهان

در چنان شرایط سختی، چند حادثه‌ی بسیار تلخ دیگر که در ذیل اشاره می شود اتفاق افتاد. ۱ - گروهی از سران سپاه امام حسن علیه السلام به طور محرمانه برای معاویه نوشتند: «ما تسلیم فرمان تو هستیم، به سوی ما بیا. ما متعهد می شویم که حسن علیه السلام را

تسلیم تو نماییم، یا غافلگیر کرده و بکشیم.» ۲ - نامه‌ای از جانب قیس بن سعد برای امام حسن علیه السلام آمد که در آن نوشته بود: «عبدالله بن عباس در جبهه، فریب پیام معاویه را خورده، شبانه با عده‌ای به معاویه پیوست ... زیرا معاویه برای او پیام داد که اگر به من پیوندی یک میلیون درهم پول به تو می‌دهم، نیمی از آن را نقد و نیم دیگرش را هنگام ورود به کوفه در اختیارت می‌گذارم.» [۸۲]. امام حسن علیه السلام سپاهی را که تعدادشان چهار هزار نفر بود به فرماندهی مردی از قبیله کنده، به جبهه فرستاد. آنها وقتی به شهر انبار. [صفحه ۸۱] رسیدند، معاویه توسط جاسوسان خود برای فرمانده پانصد هزار درهم فرستاد و وعده‌ای امارت بعضی از نقاط شام را به او داد. او نیز با دویست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست. امام حسن علیه السلام مردی از قبیله‌ی مراد را نیز با سپاهی به جبهه فرستاد. او نیز با عده‌ای فریب پول و وعده‌های معاویه را خوردند و به او پیوستند. [۸۳].

نامه‌ی معاویه به امام حسن در مورد صلح

در این آزمایش که دورنمایی از آن بیان شد، امام حسن علیه السلام یاران خود را به خوبی شناخت و سیه رویی سپاه عراق آشکار شد. یارانی که حتی وسائل ساده زندگی آن حضرت را غارت کردند، بر رانش شمشیر زدند و فرماندهان یکی پس از دیگری خیانت کردند. در این هنگام، جز گروه اندکی از شیعیان وفادار، با امام حسن علیه السلام باقی نماندند؛ ولی آنها به قدری اندک بودند که توانایی نبرد با سپاه بیکران معاویه را نداشتند. در چنین شرایطی معاویه نامه‌ای برای امام حسن علیه السلام نوشت و در آن نامه پیشنهاد صلح کرد. از سوی دیگر نامه‌های یاران امام حسن علیه السلام را که به معاویه نوشته بودند [۸۴] برای امام حسن علیه السلام ارسال داشت. اینجا بود که امام حسن علیه السلام مجبور شد صلح پیشنهادی معاویه [صفحه ۸۲] را مشروط بر شرایطی بپذیرد که خاطر نشان می‌شود. [۸۵]. عالم بزرگ، شیخ مفید می‌نویسد: «امام حسن علیه السلام اطمینانی به صلح پیشنهادی معاویه نداشت، و می‌دانست که معاویه می‌خواهد حيله و تزویر کند. چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و ترک جنگ نداشت، زیرا پیروان و یاران او آن گونه بودند که گفتیم. آنها افرادی سست عنصر و سست عقیده بودند، و چنانکه بیان شد در صدد مخالفت با امام برآمدند، و بسیاری از آنها، ریختن خون امام حسن علیه السلام را حلال می‌دانستند و می‌خواستند او را دست بسته تحویل معاویه بدهند؛ تا آنجا که پسر عمویش «عبدالله بن عباس»، دست از یاری او برداشت و به معاویه پیوست و به طور کلی آنها به شئون دنیا روی آورده و از شئون آخرت چشم پوشیده بودند. در این شرایط، امام حسن علیه السلام برای اتمام حجت و داشتن عذری بین خود و خدایش، همچنین بین خود و مسلمانان، پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت.» [۸۶].

شرایط صلحنامه و بی وفایی معاویه

ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه، متن صلحنامه را ذکر کرده، که خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن چنین است: «این چیزی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه بر اساس آن صلح [صفحه ۸۳] نمودند تا زمام حکومت در دست معاویه باشد، و این اساس عبارت است از: ۱ - معاویه به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند. ۲ - معاویه هیچ کس را جانشین و ولیعهد برای خود قرار ندهد. ۳ - جان مردم (شیعیان) در هر کجا که هستند از حجاز، یمن و عراق در امان باشد. (و کسی موجب سلب و امنیت و آزادی آنها نشود)، و اصحاب و شیعیان علی علیه السلام و زنان و فرزندان آنها از نظر جان، مال و ناموس در امان باشند. ۴ - حسن و حسین علیهما السلام و سایر افراد خاندان نبوت در امن و آزادی باشند و کسی در نهان و آشکار گزندگی به آنها نرساند، و آنها در تمام نقاط جهان در امنیت و آزادی بسر بردند. [۸۷]. و در بعضی از متون چهار شرط زیر نیز ذکر شده است: ۱ - معاویه باید دست از سب و لعن علی علیه السلام بردارد و نام مبارک او به نیکی برده شود. ۲ - هزار هزار درهم بین فرزندان شهدای جنگ جمل و صفین، که در رکاب علی علیه السلام کشته شده‌اند، داده شود. [۸۸]. ۳ - حق صاحبان حق را به آنها برگرداند. ۴ - و

هر سال پنجاه هزار درهم به عنوان حق امام حسن علیه السلام [صفحه ۸۴] و حقوق اهل بیت پیامبر را ادا نماید. [۸۹]. این صلحنامه در ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱ منعقد و گروهی از بزرگان آن را امضاء کردند و معاویه متعهد شد تا به آن عمل کند. این شروط به خوبی نشان می دهد که اگر به آن وفا می شد، امام حسن علیه السلام در پرتو آن می توانست به آگاهی بخشی و بازسازی نیروهای خود پردازد و در این فرصت بتواند آب از دست رفته را به جوی خود بازگرداند. ولی معاویه پس از آنکه بر اوضاع مسلط گردید، به سوی کوفه حرکت کرد و روز جمعه به نخيله (نزدیک کوفه) وارد شد و در آنجا مردم را از دو طرف به گرد خود جمع کرد و برای آنها سخنرانی نمود. در آن خطبه با کمال صراحت و گستاخی گفت: «من برای نماز، زکات و حج با شما نجنگیدم، با اینکه شما به این امور پایبند هستید، بلکه جنگ من با شما از این رو بود که زمام امور حکومت را به دست گیرم، و خداوند آن را به من عطا کرد. اکنون بدانید آن شروطی را که در ضمن قرارداد صلح، به حسن بن علی علیه السلام وعده دادم، همه را زیر پا می نهم و به هیچ کدام وفا نخواهم کرد.» [۹۰]. به این ترتیب امام حسن علیه السلام از صحنه سیاست برکنار شده و به مدینه بازگشت و در آنجا در انتظار دستور خدا به زندگی ادامه داد. [صفحه ۸۵] بنابر تاریخ فوق (که امام حسن علیه السلام در روز ۲۱ رمضان ۴۰ هجری، زمام خلافت را به دست گرفت، و صلحنامه در ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱ منعقد شد) نتیجه می گیریم که مدت خلافت آن حضرت، شش ماه و چهار روز بوده است؛ سپس به مدینه رفته و حدود ۱۰ سال، دور از متن حکومت ادامه داده است.

برخوردهای شدید امام حسن با معاویه

اشاره

گرچه شرایط تلخ روزگار موجب شد که امام حسن علیه السلام برای حفظ کیان تشیع و بازسازی یاران و ... به پذیرفتن صلح، ناگزیر گردید، ولی این به معنی تسلیم بی قید و شرط در برابر معاویه نبود، چنانکه در بررسی ماهیت صلح به شرح آن خواهیم پرداخت. از این رو در موارد متعددی از ملاقات ها و برخوردهایی که بین امام حسن علیه السلام و معاویه پیش آمد امام حسن علیه السلام با کمال قاطعیت، به معاویه پاسخ داد، و در بین جمعیت اعتراض شدید به او کرد. به نمونه های زیر توجه کنید:

نفرین امام حسن و آیین مردم

معاویه چند روز پس از برقراری صلح، وارد کوفه شد و چند روز برای اخذ بیعت در آنجا ماند و مراسم بیعت با او به پایان رسید. بعد از آن در مسجد کوفه و در میان اجتماع مردم، برفراز منبر رفت [صفحه ۸۶] و به سخنرانی پرداخت. در این سخنرانی، نام مبارک حضرت علی علیه السلام را به زبان آورد و نسبت به ساحت مقدس آن حضرت و امام حسن علیه السلام ناسزا گفت، (حسب و نسب خود را ستود، و حسب و نسب علی علیه السلام را تحقیر کرد) در حالی حسن و حسین علیهما السلام در آن مجلس حضور داشتند. حسین علیه السلام برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، حسن علیه السلام دست او را گرفت و نشانید. آنگاه خود برخاست و خطاب به معاویه، چنین گفت: «ای کسی که علی علیه السلام را به بدی یاد کردی! من حسن و پدرم علی علیه السلام است. تویی معاویه و پدرت صخر. مادر من فاطمه علیها السلام. مادر تو هند. جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جد تو حرب. جدهی من خدیجه علیها السلام و جده تو فتیله [۹۱] است. خداوند لعنت کند از ما آن کسی را که نامش پلیدتر و حسب و نسبش پست تر، و سابقه اش بدتر، و کفر و نفاقش بیشتر است.» گروههای مختلفی که در مسجد بودند فریاد زدند: آمین! آمین! [۹۲]. به این ترتیب، امام حسن علیه السلام معاویه را شرمگین و سرافکنده نمود و اثر سخنرانی عوامفریبانه و بیهوده‌ی او را خنثی کرد. [صفحه

گرایش مردم، معیار ارزش نیست

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: «من از تو بهترم» امام حسن: چرا؟ معاویه: به خاطر آنکه مردم به دور من اجتماع کرده‌اند. امام حسن: هیئات، هیئات! (چقدر این ادعا، دور از حقیقت است.) ای فرزند جگرخواره! اجتماع مردم به دور تو دو گونه است: ۱- از روی اجبار و زور. ۲- از روی اختیار و آزادی. دسته‌ی اول به فرموده‌ی قرآن (به خاطر اجبار) معذورند، دسته دوم گنهکارند. حاشا که من به تو بگویم، از تو بهترم، زیرا خوبی در تو نیست، تا خودم خوب‌تر از تو باشم (تو قابل مقایسه با من نیستی) ولی بدان که خداوند مرا از صفات زشت و تو را از صفات نیک دور ساخته است [۹۳]. بنابراین معایر برتری، ارزشهای انسانی است، نه گرایش مردم.

خنثی‌سازی ترفند معاویه

روزی معاویه برای جذب مردم به حکومت طاغوتی خود می گفت: «بنی‌هاشم به سخاوت معروفند، هرگاه دست از سخاوت [صفحه ۸۸] خود بردارند، شباهت خود را به قوم خود از دست می دهند. زبیرها در شجاعت معروفند، هرگاه دست از شجاعت بکشند، شباهت خود را به قوم خود از دست می دهند. قبیله‌ی مخزومی، به تکبر معروفند، اگر این صفت را ترک کنند، شباهت خود را از قوم خود ترک نموده‌اند، ولی بنی امیه (که خود معاویه از این طایفه بود) در حلم و تحمل معروفند، اگر این صفت را ترک کنند، شباهت خود را به قوم خود از دست می دهند.» هنگامی که امام حسن (توسط افرادی) این سخن را شنید، آن را رد کرد و فرمود: «معاویه (با طرح این نیرنگ) خواسته؛ بنی‌هاشم همه‌ی اموالشان را ببخشند و خود تهی دست شوند، و فقر آنها باعث هلاکت آنها گردد. زبیرها دست به شمشیر ببرند و همدیگر را بکشند و سرگرم شوند. مخزومیها نیز با تکبر خود، مردم را از خود برانند. در نتیجه همه آنها به نوعی از صحنه خارج گردند، تنها بنی امیه محبوب مردم شوند.» [۹۴]. به این ترتیب امام حسن علیه السلام، نیرنگ و ترفند معاویه را خنثی ساخت.

قطع سخترانی طاغوت

معاویه در عصر سلطنت خود، به مدینه وارد شد و در مسجد، بالای منبر رفت. در محضر امام حسن علیه السلام از علی علیه السلام [صفحه ۸۹] بدگویی کرد و (از روی طعنه و مسخره) گفت: «علی بن ابیطالب کجا است؟!» امام حسن علیه السلام همان دم برخاست و با سخنان خود، سخترانی معاویه را قطع نموده و بعد از حمد و ثنا فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرد مگر اینکه وصی او را از خاندانش تعیین کرد، و مگر اینکه برای او دشمنی از مجرمان قرار داد، چنانکه در قرآن می فرماید: و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین: «واین گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم.» [۹۵]. علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اوست، و من پسر علی علیه السلام هستم، تو پسر صخر هستی، مادر تو هند است و مادر من فاطمه. جده‌ی تو فطیله است، جده‌ی من خدیجه علیها السلام. خداوند در میان من و تو، آنکه را که از نظر نسب، پست است و به کفر نزدیک است لعنت کند، و همچنین آن کس از ما را که در یاد خدا کاهل است لعنت نماید، و آنکه کفر و نفاق دارد او را لعنت نماید. همه‌ی جمعیت حاضر با صدای بلند، گفتند: آمین! آمین. معاویه ناگزیر، سخترانی خود را قطع کرد و از منبر پایین آمده به خانه‌اش رفت. [۹۶]. [صفحه ۹۰]

اعتراض شدید امام حسن به معاویه

هنگامی که معاویه وارد کوفه شد، اصحابش گفتند: «حسن بن علی علیه السلام در بین مردم کوفه از محبوبیت خاصی برخوردار است. لازم است که به او فرمان دهی تا در بالای منبر، یک پله پایین تر از تو قرار بگیرد و در نتیجه بر اثر بی تجربگی در حضور مردم درمانده و سرافکنده گردد و از چشم مردم ساقط شود!» معاویه این پیشنهاد را رد کرد، ولی آنها اصرار کردند. در حالی که معاویه بر فراز منبر بود، به امام حسن علیه السلام امر کرد تا برخیزد و یک پله پایین تر از او قرار بگیرد. امام حسن علیه السلام برخاست و روی همان پله منبر ایستاد و قبل از معاویه به سخنرانی پرداخت و فرمود: «ای مردم! آیا اگر شما تمام جهان، از شرق و غرب را بگردید، کسی را غیر از من و بردارم حسین علیه السلام می یابید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟ ما حق خود را به این طاغوت (اشاره به معاویه که بر بالای منبر بود) عطا کردیم، و چنین یافتیم که حفظ خون مسلمانان بهتر از ریختن آن است.» سپس این آیه را خواند: و ان ادري لعله فتنة لكم و متاع الی حین: [۹۷]. «شاید این حادثه، آزمایشی برای شما باشد، و پس از مدتی بهره‌مندی از لذت‌های دنیا، با شدت هر چه تامل شما را بگیرد [صفحه ۹۱] و مجازات کند» امام حسن علیه السلام هنگام خواندن این آیه، آغاز آیه را در مورد فتنه و آزمایش، با مردم تطبیق کرد، و جمله آخر آیه را با اشاره کردن به معاویه، با او تطبیق نمود (یعنی آزمایشی برای شما مردم و عذابی برای معاویه). معاویه به خشم آمد و گفت: «منظورت از این سخن و اشاره چیست؟» امام حسن: «منظورم همان است که خدا خواسته است.» معاویه در حالی که سخت عصبانی شده بود، از جایگاه خود (بالای منبر) برخاست و آنچه خواست به ساحت مقدس علی علیه السلام بدگویی نمود. امام حسن علیه السلام که روی یک پله منبر پایین تر از معاویه قرار داشت، برخاست و فریاد زد: «ای پسر هند جگر خواره! آیا تو از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کنی با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سب علیا فقد سبنی، و من سبنی فقد سب الله، و من سب الله ادخله نار جهنم خالدا فیها مخلدا و له عذاب مقیم: «کسی که به علی علیه السلام ناسزا گوید، به من ناسزا گفته، و کسی که به من ناسزا گوید به خدا ناسزا گفته، و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ می کند، و او آنجا همواره [صفحه ۹۲] گرفتار عذاب الهی است.» آنگاه امام حسن علیه السلام از منبر پایین آمد و به صورت اعتراض از مسجد خارج شد و دیگر باز نگشت. [۹۸].

نتیجه و جمع بندی

نامه‌ها و برخوردهای شدید امام حسن علیه السلام با معاویه و هواداران نزدیک معاویه، بسیار است. ما در اینجا به همین مقدار اکتفا کردیم. [۹۹]. از چگونگی این برخوردها به روشنی فهمیده می شود که امام حسن علیه السلام گر چه مجبور به صلح شد، ولی اعتراضات و موضعگیریهای شدید او در فرصتهای مناسب، در برابر معاویه همچنان ادامه داشت، و هرگز با او از در سازش و دوستی وارد نگردید، بلکه تا آخر عمر، باران خشم و سرزنش خود را بر معاویه و خاندان بنی امیه فرود آورد. [صفحه ۹۳]

یک بررسی تحلیلی درباره‌ی صلح امام حسن

صلح چرا؟

یکی از پرسشهای عمیق و معروف که از قدیم و ندیم، مطرح است این است که چرا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟! و به عبارت روشنتر، بدون تردید معاویه از طاغوت‌های ستمگر بود، و سازش با طاغوت نه تنها جایز نیست، بلکه از گناهان کبیره است، زیرا موجب تأیید طاغوت شده و یک نوع معاونت بر ظلم به حساب می آید. از آیات بسیار و روایات بیشمار، از سازش با بیگانه و طاغوت، نهی شدید شده است. بنابراین چرا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟! این سؤال از همان آغاز صلح، تا کنون مطرح بوده و هست و همواره از آن سخن به میان می آید، و گاهی این مطلب نیز بر این سؤال افزوده می شود، که چرا امام

حسین علیه السلام با یزید، صلح و بیعت نکرد، ولی امام حسن علیه السلام با معاویه، صلح و بیعت کرد؟! چرا و چرا؟! [صفحه ۹۴]

پاسخ

پاسخ مشروح به این سؤال، نیاز به بررسیهای طولانی دارد که از حوصله‌ی این کتاب خارج است. ما در اینجا با رعایت اختصار به پاسخ این سؤال می‌پردازیم، به امید آنکه همین مختصر، راهگشا و قانع کننده بوده و ما را به چگونگی و فلسفه‌ی صلح و جنگ در اسلام آشنا نموده، و در این راستا به نتیجه قانع کننده و پر باری نایل شویم. برای وصول به این نتیجه به بررسی عناوین زیر می‌پردازیم:

فرق بین صلح و سازش

در آغاز، باید به این مطلب توجه کرد، که صلح اسلامی با سازش تفاوت بسیار دارد. آنانکه از صلح امام حسن علیه السلام به، «سازش او با معاویه» تعبیر می‌کنند، به طور کامل در اشتباهند، و اگر از روی عمد و آگاهی، چنین نسبتی به امام حسن علیه السلام بدهند، پلیدترین تهمت ناجوانمردانه را به ساحت مقدس آن حضرت، زده‌اند؛ چرا که سازش به معنی یک نوع مداهنه و مجامله و دورویی کردن و چاپلوسی است. مثلاً مانند سازش رهبران کویت با رهبران آمریکا در عصر ما. چنین سازشی، سازش ننگینی است که فرسخها با اسلام ناب فاصله دارد؛ ولی صلح اسلامی که امام حسن علیه السلام آن را پذیرفت، هرگز به معنی سازش نبود، بلکه همچون صلح حدیبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان مکه، بر اساس شرایطی بود که موجب حفظ نیروها، و کسب امتیازها می‌گردید. [صفحه ۹۵] صلح عادلانه بر اساس شرایط سازنده و زمینه‌ساز کجا و سازش ذلت بار با بیگانگان کجا؟! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است زندگی و چگونگی برخوردهای امام حسن علیه السلام با معاویه و اصحاب معاویه، نشان می‌دهد که امام حسن علیه السلام هرگز اهل سازش و کرنش در برابر معاویه نبود، بلکه صلح او یک نرمش قهرمانانه‌ای بود که در شرایط بسیار سخت، چاره‌ای جز انتخاب آن نیست، و چنین انتخابی در چنان شرایط، دلیل بر عقل و دور اندیشی عمیق و وسیع، و شجاعت فوق العاده‌ی انتخابگرش می‌باشد. بنابراین باید صلح مدبرانه را با سازش ذلت بار فرق گذاشت، و هیچ گاه به این دو مفهوم جدا از هم، به یک چشم نگاه نکرد.

زشتی صلح بی قید و شرط

آن صلحی که به معنی تسلیم بی قید و شرط باشد، و انسان خود را به نام صلح، مطیع زورمندان کند و استقلال و اراده‌ی خود را از دست بدهد، به طوری که آلت دست آنها شود، صلح بسیار زشتی است که باید از آن پرهیز کرد. ولی اگر انسان در شرایطی قرار گیرد که اگر صلح شرافت مندان‌ی مشروط به شرایطی نکند، نیروهای خود را از دست می‌دهد، و چندان برابر بر او و طرفداران او آسیب می‌رسد. در این صورت صلح به معنی یک تدبیر عاقلانه و سیاست دایمانه است و شایسته بودن آن با مقایسه نسبت به زیانهای گوناگون ادامه جنگ، [صفحه ۹۶] به خوبی روشن است. صلح امام حسن علیه السلام چنانکه قبلاً خاطر نشان شد، صلح شرافتمندانه بر اساس شرایط بسیار مهم بود گر چه معاویه بعد از انعقاد صلح اعلام کرد که به آن شرایط عمل نمی‌کند، ولی همین اعلام او، ماهیت پلید و باطن ناپاک او را برای مسلمانان آشکار ساخت و در دراز مدت ضربه مهلکی بر حکومت و دودمان بنی امیه وارد نمود. به راستی اگر مطابق شرایط صلح امام حسن علیه السلام عمل می‌شد، چندان طول نمی‌کشید که پیروزیهای مختلفی در ابعاد گوناگون، نصیب طرفداران امام حسن علیه السلام می‌شد. بنابراین نباید صلح شرافت مندان‌ی مشروط را با صلح بی قید و شرط؛ با یک نگاه دید.

صلح به معنی آتش بس، از امور عادی نظامی

وقتی که یک فرمانده از نظر سپاه و نیروهای رزمنده در شرایط سختی قرار گرفت، در برابر او یکی از سه راه وجود دارد: ۱ - ادامه‌ی جنگ. ۲ - تسلیم دشمن شدن، و انزوای مطلق و ترک صحنه. ۳ - پذیرفتن آتش بس، و حضور در صحنه در جبهه‌های دیگر. روشن است که راه اول، جز نابودی نیروها و شکست ناپسند نخواهند بود. راه دوم نیز برای مردان صاحب رسالت و هدف، راه پوچ [صفحه ۹۷] و بیهوده‌ای است. در این صورت تنها راه خردمندانه و نتیجه بخش همان راه سوم، باقی می ماند. امام حسن علیه السلام در مورد راه اول، به خاطر پراکندگی نیروهایش، به بن بست رسید، زیرا انتخاب چنان راه جز با نابودی خود، و پیروزی مغرورانه‌ی دشمن، نتیجه‌ای نداشت. انتخاب راه دوم نیز با رسالت و بینش الهی امام حسن علیه السلام سازگار نبود. بنابراین امام حسن علیه السلام راه سوم را برگزید، یعنی آتش بس و متارکه جنگ موقت را که از ناحیه‌ی دشمن پیشنهاد شده بود پذیرفت و مبارزات خود را در ابعاد و مسیرهای دیگر قرار داد. بنابراین صلح آن حضرت به معنی آتش بس و بیعت صوری بود، تا بتواند جامعه را برای انقلاب در وقت مناسبتری آماده سازد. و چنین موضوعی در امور نظامی، چه در جنگهای گذشته و عصر حاضر، یک موضوع عادی است. چنان نیست که هر کس قبول آتش بس کرد، شکست خورده و به عنوان مغلوب و تسلیم شده، معرفی گردد. آری قهرمان پیروز، آن کسی است که در بن بست ها، در میان راههای گریز از بن بست، راهی را انتخاب کند که در ظاهر و باطن، راه خردمندانه و شرافتمندانه بوده، و از هر گونه ننگ و عار، دور باشد. آیا امام حسن علیه السلام در میان سه راه مذکور، جز انتخاب راه سوم، چه راهی را می توانست انتخاب کند؟! [صفحه ۹۸]

توجه به سیاست خارجی و داخلی

در نبرد با دشمن، همواره فرماندهان نبرد، باید به دو چیز توجه عمیق کنند تا حرکت آنان همچون کلوخ زدن به سنگ نباشد: ۱ - سیاست خارجی ۲ - سیاست داخلی در ماجرای صلح امام حسن علیه السلام، وقتی که سیاست خارجی و داخلی آن عصر را مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم، هیچ کدام از آنها، به او اجازه‌ی جنگ نمی داد. اما سیاست خارجی؛ اسناد و شواهدی در دست است که دشمن خارجی شکست خورده و زخم دیده از جانب اسلام، یعنی ابرقدرت روم شرقی (در آن عصر) در انتظار فرصت بود تا با یک شیخون وسیع، مسلمانان را غافلگیر کند. با توجه به اینکه هدف امام حسن علیه السلام در جنگ، حفظ اسلام بود. روشن است که اگر اصل اسلام از طرف بیگانگان در خطر قرار گیرد، آن حضرت هرگز جنگ داخلی را صلاح نمی داند. یکی از فوائد صلح امام حسن علیه السلام این بود که از خطر وسیع و بزرگ حمله دشمن خارجی جلوگیری کرد. یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «معاویه پس از قرارداد صلح با امام حسن علیه السلام، به شام بازگشت. در این موقع به او گزارش رسید که امپراطور روم شرقی، با سپاه منظم و بزرگ خود، از کشور روم حرکت کرده و قصد حمله بر کشور اسلامی [صفحه ۹۹] دارد. معاویه ناچار شد که برای جلوگیری از حمله سپاه روم، هر سال صد هزار دینار به دولت روم شرقی باج بدهد. [۱۰۰]. این سند تاریخی نشان می دهد که اگر صلح بین امام حسن علیه السلام و معاویه رخ نمی داد، خطر بزرگی متوجه اصل اسلام می شد. بر همین اساس امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ کسی که به صلح امام حسن علیه السلام انتقاد داشت، فرمود: اشْكُ فَإِنَّهُ أَغْلَمُ بِمَا صَنَعَ لَوْ لَا مَا صَنَعَ لَكَ أَنْ أَمْرٌ عَظِيمٌ: «ساکت باش، امام حسن علیه السلام به آنچه انجام داده داناتر است. اگر او صلح را نمی پذیرفت، خطر بزرگی به پیش می آمد.» [۱۰۱]. اما سیاست داخلی؛ چنانکه قبلا بیان شد، اوضاع داخلی حکومت امام حسن علیه السلام در مورد یاران و سپاهیان، بسیار نامنظم و پراکنده بود، چرا که (همانگونه که قبلا گفتیم)، سپاه او از چند گروه پراکنده ترکیب یافته بود، مانند: ۱ - شیعیان راستین ۲ - خوارج ۳ - گروه پیرو رئیس قبیله خود ۴ - گروه مذبذب و دستخوش شک و تردید ۵ - گروه طماع که در انتظار به

دست آوردن غنائم جنگی بودند و ... در میان این گروه‌ها، به گروه اول اطمینان بود. ولی تعداد این گروه به قدری اندک بود که یارای مقابله با سپاه معاویه را نداشت. مطلب دیگر اینکه: به طول کشیدن جنگ صفین در عصر [صفحه ۱۰۰] خلافت علی علیه السلام، قبل از او، و بروز جنگ جمل و همچنین جنگ نهروان بعد از جنگ صفین، سپاه عراق را خسته و کوفته نموده بود. آنها روحیه‌ی جنگیدن را نداشتند. این بود دورنمایی از اوضاع داخلی سپاه امام حسن علیه السلام آیا به راستی، آن حضرت می‌توانست با چنین عناصر متضاد، و افسرده که عملاً در جبهه خیانت کردند و به دشمن پیوستند جنگ کند؟! علاوه بر اینها، در چنین شرایطی، جاسوسان مخفی معاویه، همواره در درون سپاه امام حسن به اغتشاش و شایعه پراکنی می‌پرداختند، و اذهان را منحرف و کور می‌نمودند؛ تا آنجا که وقتی سپاه امام حسن علیه السلام به فرماندهی قیس بن سعد (قهرمان وفادار به امام) به جبهه، برای جلوگیری از تجاوز سپاه معاویه رفته بود، ناگهان شایع کردند که «قیس بن سعد» به دست سپاه شام کشته شد. همین شایعه باعث شد که عده‌ای از سپاه امام حسن علیه السلام به سرپرده‌ی امام حسن علیه السلام در مدائن حمله کرده و هر چه در آنجا بود حتی جانماز آن حضرت را کشیدند و به یغما بردند. [۱۰۲]. بر همین اساس، امام حسن علیه السلام در پاسخ یکی از ایراد کنندگان به صلح فرمود: [صفحه ۱۰۱] و الله ما سلمت الامر الیه الا انی لم اجد انصارا، و لو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینہ: «... سوگند به خدا امر رهبری را به معاویه تسلیم نکردم، مگر می‌جنگیدم برای اینکه یار و یاور نداشتم، اگر یار و یاور می‌داشتم شب و روز با او می‌جنگیدم تا خداوند بین من و او داوری کند. ولی من اهل کوفه را شناختم و آزمودم. آنها افکار مختلف دارند و می‌گویند: دل‌های ما با شما (اهل بیت پیامبر) است، ولی شمشیرهای ما بر ضد شما کشیده شده است.» [۱۰۳]. و در عبارت دیگر فرمود: اری و الله ان معاویة خیر لی من هولاء، یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی، و انتهبوا ثقلی، و اخذوا مالی: «به اعتقادم، سوگند به خدا معاویه برای من بهتر از این یاران است. اینها می‌پندارند شیعه من هستند، ولی در طلب قتل من بوده و اموال و لباس و فرش زیر پای مرا غارت می‌کنند.» [۱۰۴].

پاسخهای امام حسن

در همان عصر، امام حسن علیه السلام افراد و گروه‌های متعددی به صلح امام حسن علیه السلام اعتراض کردند، و آن حضرت را سؤال پیچ [صفحه ۱۰۲] نمودند. آن بزرگوار به آنها پاسخهای مختلف داد، که با بررسی این پاسخها، ریشه‌ها و عوامل صلح امام حسن علیه السلام مشخص می‌گردد. بخشی از خلاصه پاسخهای آن حضرت چنین بود: ۱- یار و یاور نداشتم. ۲- یارانم پراکنده و دارای عقاید گوناگون هستند. [۱۰۵]. ۳- اراده خداوند، هر روز شکل مخصوصی دارد (اکنون شکل مبارزه باید به گونه دیگری باشد). [۱۰۶]. ۴- به خاطر حفظ خون مسلمانان صلح کردم، اگر چنین نمی‌کردم یک نفر از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی‌ماند. [۱۰۷]. ۵- داستان صلح من همچون داستان خضر و موسی علیه السلام است که خضر کشتی را سوراخ کرد، تا به دست صاحبانش برسد، و گر نه طاغوتیان آن را تصرف می‌کردند، موسی علیه السلام چون از راز موضوع بی‌خبر بود از عمل خضر علیه السلام خشمگین شد، ولی وقتی که به راز آن پی برد، آن را پسندید. [۱۰۸]. امام حسن علیه السلام پس از ذکر داستان خضر علیه السلام فرمود: «شما نیز به خاطر ناآگاهی به راز صلح، بر من خشمگین شده‌اید، اگر راز آن را می‌دانستید، آن را می‌پسندیدید.» [۱۰۹]. [صفحه ۱۰۳] ۶- از عقل و خرد دور است که من چیزی (جنگی) را که آماده‌ی آن نیستید به شما تحمیل کنم. [۱۱۰]. ۷- صلح من، همانند صلح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کافرانی مانند بنی ضمره، بنی اشجع و مشرکان مکه در صلح حدیبیه بود. آنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها صلح کرد کافر (براساس تنزیل - ظاهر قرآن -) بودند. معاویه و اصحابش که من با آنها صلح نمودم، کافر (براساس تأویل - باطن قرآن -) هستند. ۸- وای بر شما! نمی‌دانید که چه کرده‌ام؟! سوگند به خدا پذیرش صلح من، برای شیعیانم بهتر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند [... ۱۱۱].

صلح امام حسن و قیام امام حسین چرا؟

در اینجا، این سؤال باقی می ماند که اگر حسن و حسین علیهما السلام هر دو امام معصوم و بر حقند، چرا امام حسن علیه السلام در برابر طاغوت زمانش (معاویه) صلح کرد؟ ولی امام حسین علیه السلام در برابر طاغوت عصرش (یزید) با یاران اندک، قیام نمود و به شهادت رسید؟! پاسخ: با توجه به چند موضوع، پاسخ به این سؤال روشن خواهد شد: ۱- امام حسین علیه السلام در عصر امامت برادرش امام حسن علیه السلام در [صفحه ۱۰۴] کنار او بود، و او را امام معصوم می دانست. نه تنها با موضعگیریهای او مخالفت نکرد، بلکه همواره مطیع او بود. روایت شده؛ پس از ماجرای صلح، امام حسین علیه السلام گریان به خانه برادرش امام حسن علیه السلام وارد شد و خندان از خانه‌ی او بیرون آمد. یکی از یاران، راز این مطلب را از آن حضرت پرسید. امام حسین علیه السلام فرمود: «وقتی که به محضر برادرم امام حسن علیه السلام وارد شدم، از او پرسیدم: «چرا زمام امور خلافت را به معاویه تسلیم کردی؟» در پاسخ فرمود: «به همان دلیل که پدرت (علی علیه السلام)، در گذشته، آن را (به خلفای غاصب) واگذار کرد» [۱۱۲]. (همین مطلب، امام حسین علیه السلام را قانع نمود و اندوهش برطرف شد و شادان از خدمت برادر بیرون آمد). آری، امام حسین علیه السلام با اشاره برادر، واقعیتها را دریافت کرد، از این رو به برادرش سخن دیگری نگفت، و بسیار به او احترام می کرد، تا حدی که امام صادق علیه السلام فرمود: ما مشی الحسین بین یدی الحسن قط، ولا بدره بمنطق قط، اذا اجتماعا، تعظیما و اجلالا: «امام حسین علیه السلام به خاطر تعظیم و احترام امام حسن علیه السلام، هرگز در پی‌پیش او راه نرفت، و در سخن گفتن از او پیشی نگرفت» [۱۱۳]. [صفحه ۱۰۵] ۲- پس از شهادت امام حسین علیه السلام که در سال ۵۰ هجری رخ داد، امام حسین علیه السلام مدت ۱۰ سال در عصر خلافت معاویه، امامت کرد. در این مدت گرچه در فرصتهای مناسب، اعتراض شدید خود را به حکومت ننگین معاویه ابراز می داشت، ولی در مورد جنگیدن با او، همانند برادرش امام حسن علیه السلام رفتار کرد و دست به قیام مسلحانه نزد. بنابراین اگر صلح امام حسن علیه السلام، مورد قبول امام حسین علیه السلام نبود، لازم می شد که امام حسین علیه السلام بر ضد معاویه قیام مسلحانه کند. ۳- اما اینکه چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت و صلح نکرد؛ باید توجه داشت که شرایط زمان معاویه، و رفتار معاویه، با شرایط زمان یزید و رفتار یزید فرق داشت. معاویه ظواهر اسلام را حفظ می کرد و با سیاستها و تاکتیکها، تا حدود زیادی از محبوبیت مسلمین برخوردار بود. و به عبارت بهتر، روش او به گونه‌ای بود که چهره‌اش از نظر بسیاری از مسلمانان، منفور نبود؛ ولی به عکس، یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، به قدری گستاخ و پرده‌داری می کرد که نه تنها ظواهر اسلام را حفظ نمی کرد، بلکه گاهی آشکارا به اساس اسلام اهانت کرده، آن را انکار می نمود او آشکارا شراب می خورد قماربازی می کرد، اشعار کفرآمیز می خواند و با وقاحت تمام به مقدسات اسلام توهین می نمود؛ تا آنجا که آشکارا آیین تحریف شده‌ی مسیح علیه السلام را به خاطر حلال کردن شراب ستود و گفت: فان حرمت یوما علی دین احمد فخذوها علی دین المسیح بن مریم: [صفحه ۱۰۶] «هر گاه شراب، روزی در دین احمد حرام شد، تو آن را مطابق دین مسیح بخور». [۱۱۴]. بنابر این شرایط عصر معاویه با شرایط عصر یزید تفاوت اصولی داشت. در عصر امام حسن علیه السلام اگر آن حضرت با یاران اندک و راستین خود، با معاویه می جنگید و به شهادت می رسید، شهادتش موجب سقوط و رسوایی معاویه نمی شد، و نقش مهمی برای پیروزیهای آینده و انقلابها نداشت، چرا که ماهیت پلید معاویه، آشکار نشده بود و اکثر مردم، جنگ امام حسین علیه السلام با او را به عنوان جنگ قدرت طلبی، تلقی می کردند، نه جنگ برای حفظ اسلام و واژگونی طاغوت. ولی در جنگ با یزید، بسیاری از مردم می دانستند که جنگ با او برای حفظ اسلام است، و شهادت در چنین جنگی موجب بیداری بیشتر شده و بذر نهضت را در دلها، بر ضد حکومت بنی امیه، می پاشید. ۴- یکی از تفاوت‌های حکومت یزید با حکومت معاویه این بود که معاویه صلح و بیعت را مشروط به شرایطی (که قبلا ذکر شد) به امام حسن علیه السلام پیشنهاد کرد، و امام حسن علیه السلام براساس همان شرایط، پای صلحنامه را امضاء نمود. ولی در مورد

امام حسین علیه السلام چنین نبود؛ بلکه یزید با کمال گستاخی برای «ولید بن عتبہ» فرماندار مدینه نوشت؛ از حسین بن علی [علیه السلام] بیعت بگیرد، (بدون قید و شرط) [صفحه ۱۰۷] و گرنه به او مهلت نده (گردنش را بزن) [۱۱۵]. در چنین شرایطی، گرچه امام حسین علیه السلام می دانست که به خاطر یاران اندک، در ظاهر شکست می خورد، ولی این را نیز می دانست که شهادت او و یارانش، دودمان بنی امیه را بر باد می دهد، و نقش به سزایی در بیداری مسلمانان، و زمینه سازی برای واژگونی خلفای غاصب خواهد شد. با توجه به اینکه صلح امام حسن علیه السلام، و نادیده گرفتن شرایط صلح از طرف معاویه، در درازمدت، ماهیت کثیف معاویه و خاندانش را به مردم شناسانده بود، و زمینه را برای قیام، آماده ساخته و شرایط را عوض نموده بود؛ در چنین عصری با مرگ معاویه، یزید روی کار آمد و شهادت در جنگ نابرابر با یزید، نقش کوبنده و سازنده‌ای برای سقوط امویان داشت. [صفحه ۱۰۹]

نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام حسن علیه السلام

ده گفتار از امام حسن

برای بهره‌مندی بیشتر از مکتب سازنده‌ی امام حسن علیه السلام به ده گفتار، از آن بزرگوار توجه کنید: ۱ - من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجبوه: «کسی که قبل از سلام کردن، سخن گفت، جواب او را ندهید.» [۱۱۶]. ۲ - ان معاوية زعم اني رأيت للخلافة اهلا و لم ار نفسي لها اهلا و كذب معاوية: «همانا معاویه می پندارد (و تهمت می زند) که من او را شایسته‌ی مقام خلافت می دانم، ولی خودم را شایسته‌ی آن نمی دانم. معاویه در این سخنش دورغ می گوید. (و تهمت می زند).» [۱۱۷]. [صفحه ۱۱۰] ۳ - شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید؛ پستی و فرومایگی چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: النظر فی الیسیر، و منع الحقیق: «خرده بینی و مضایقه در چیزهای بی ارزش.» [۱۱۸]. ۴ - الخیر الذی لا شرفیه: الشکر مع النعمه، و الصبر علی النازل: «خیر و سعادت خالص، شکر در برابر نعمت، و صبر در برابر حوادث ناگوار است.» [۱۱۹]. ۵ - الصمت ستر العی، و زین العرض، فاعله فی راحه، و جلیسه آمن: «خاموشی (کنترل زبان) پوششش در ماندگی، و زینت آبرو است. دارنده‌ی این صفت در آسایش است، و همدم آن در امنیت می باشد.» [۱۲۰]. ۶ - علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک، فتکون قد اتقنت علمک، و علمت ما لم تعلم: «دانش خود را به دیگران بیاموز، و از دانش دیگران برای خود بپندوز. در این صورت؛ هم دانش خود را استوار ساخته‌ای و هم چیزی که نمی دانستی دانسته‌ای.» [۱۲۱]. ۷ - حق لمن وقف بین یدی ذی العرش ان یصفر لونه، و [صفحه ۱۱۱] ترتعد مفاصله: «بر آن کسی که در برابر خداوند برای عبادت می ایستد، سزاوار است که رنگش زرد شود، و بندهای بدنش به لرزه درآید.» [۱۲۲]. ۸ - غسل الیدین قبل الطعام ینفی الفقر، و بعد الطعام ینفی الهم: «شستن دستها، قبل از غذا خوردن، موجب نابودی فقر می شود. و شستن دستها بعد از غذا خوردن، موجب نابودی غم و اندوه می گردد.» [۱۲۳]. ۹ - رأس العقل معاشره الناس بالجمیل. «معاشرت نیک با مردم، سر عقل است» [۱۲۴]. ۱۰ - ان من طلب العباده ترکى لها، اذا ضرت النوافل بالفريضة فارضوها: «همانا کسی که هوای عبادت دارد، دل را برای آن پاک می کند، و هرگاه نمازها و عبادات مستحبی، به نمازهای واجب ضرر رسانید، نمازها و عبادات مستحبی را ترک کنید.» [۱۲۵]. [صفحه ۱۱۲]

نمونه‌هایی از رفتار امام حسن

عبادت امام حسن و خوف او از خدا

امام سجاد علیه السلام می فرمود: امام حسن علیه السلام در عصر خود، از عابدترین، پارساترین، و برترین انسانها بود. وقتی از مدینه

به مکه برای انجام مراسم حج می رفت، پیاده می رفت و گاهی پابرهنه. و هرگاه به یاد مرگ می افتاد گریه می کرد. و نیز هنگامی که به یاد قیامت و عبور در پل صراط و حضور در دادگاه الهی می افتاد می گریست، و گاهی آن چنان منقلب می شد که ناله می کرد و از حال می رفت، و هنگامی که برای نماز برمی خاست، در پیشگاه خدا بندهای بدنش می لرزید، و هنگامی که به یاد بهشت می افتاد نگران می شد و عرض می کرد: «خدایا از درگاهت بهشت را می طلبم و پناه می برم به تو از آتش دوزخ». هنگام قرائت قرآن، هرگاه به آیه «یا ایها الذین آمنوا» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [۱۲۶] می رسید با کمال تواضع به ندای خدا لبیک می گفت و عرض می کرد: [صفحه ۱۱۳] لبیک اللهم لبیک: «جواب مثبت به تو دادم، ای خدا، با تمام وجود جواب مثبت دادم!» او در همه حال از خدا یاد می کرد، بیانی شیوا، گویا و رسا داشت و در سخنرانیها، شنوندگان را فوق العاده مجذوب می کرد [۱۲۷]. امام حسن علیه السلام هنگام نماز، زیباترین لباسهای خود را می پوشید. شخصی پرسید ای پسر رسول خدا! چرا زیباترین لباس خود را در نماز می پوشی؟ امام در پاسخ فرمود: «خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. و در قرآن (آیه ۳۱ اعراف) می فرماید: خدوا زینتکم عند کل مسجد: «زینت خود را هنگام رفتن به مسجد برگزید». از این رو، دوست دارم تا زیباترین لباسم را هنگام نماز بپوشم.» [۱۲۸]. او هرگاه به سوی مسجد حرکت می کرد، وقتی که به در مسجد می رسید، سرش را به سوی آسمان بلند می کرد و با خشوع مخصوص می گفت: الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء، فتجاوز [صفحه ۱۱۴] عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم «خدایا! مهمان تو به در خانه‌ی تو آمده، ای نیکو بخش! گنجه‌کاری به محضرت بار یافته، پس به لطف و کرم، از گناهانم بگذر، ای خدای بزرگوار!» او ۲۵ بار و به روایتی ۲۰ بار پیاده از مدینه به مکه (حدود هشتاد فرسخ) برای انجام مراسم حج رفت و می گفت: «من از درگاه خدایم شرم می کنم که برای ملاقات با او پیاده به خانه‌اش بروم.» روزی مشغول طواف کعبه بود، شخصی او را دید و در میان جمعیت گفت: ابن فاطمه الزهراء: «این پسر فاطمه زهرا علیها السلام است!» امام حسن علیه السلام به او متوجه شد و فرمود: «بگو پسر علی بن ابیطالب است، پدرم بهتر از مادرم می باشد» [۱۲۹].

امام حسن در راه مکه و خبر از آینده

در یکی از سالها، امام حسن مجتبی علیه السلام پیاده از مدینه به مکه رهسپار شد، به طوری که پاهایش آماس کرد. در مسیر راه، یکی از خدمتکاران عرض کرد: «اگر سوار شوی، این آماس رفع می گردد» امام حسن علیه السلام: «نه، وقتی که به منزلگاه بعدی رسیدیم، [صفحه ۱۱۵] سیاه‌پوستی نزد تو آید و روغنی همراه دارد، تو آن روغن را از او بخر و چانه زن.» خدمتکار: پدرم و مادرم به قربانت، ما به هیچ منزلگاه وارد نشده‌ایم که به دوا فروشی برخورد کنیم. امام حسن علیه السلام: آن مرد در نزدیک منزلگاه بعدی است. خدمتکار می گوید: حدود یک میل (دو کیلومتر) از آنجا گذشتیم، ناگاه آن سیاه‌پوست پیدا شد، امام به من فرمود نزد این مرد برو و روغن از او بگیر و قیمت آن را به او بده. من هم نزد سیاه‌پوست رفتم و تقاضای روغن نمودم. سیاه‌پوست: این روغن را برای چه کسی می خواهی؟ خدمتکار: برای حسن بن علی علیه السلام سیاه‌پوست: خواهش می کنم مرا نزد آن حضرت ببر. من هم موافقت کردم و با سیاه‌پوست به حضور امام حسن علیه السلام می آمدم. سیاه‌پوست عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، من نمی دانستم که روغن را برای شما می خواهد، اجازه بده قیمتش را نگیرم، زیرا من غلام شمایم، از خدا بخواهید به من پسری سالم عنایت کند که دوست شما اهل بیت علیهما السلام باشد، زیرا وقتی که از نزد همسرم جدا شدم، درد زایمان داشت. امام حسن علیه السلام: «به خانه‌ات برو که خدا پسری سالم به تو عطا فرموده است و او از شیعیان ما می باشد.» [صفحه ۱۱۶] سیاه‌پوست همان دم به خانه‌اش بازگشت و دید همسرش پسری سالم به دنیا آورده است، سپس به محضر امام حسن علیه السلام برگشت و خبر ولادت پسر را به آن حضرت داد و برای آن حضرت دعا کرد. امام حسن علیه السلام از آن روغن، به پایش مالید، بر اثر آن، ورم پاهایش برطرف گردید [۱۳۰]. این پسر بزرگ شد و بعدها از یاران و دوستان مخلص آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گردید

و به عنوان شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهما السلام با نام «سید حمیری» مشهور گردید، که به گفته‌ی بعضی، او ۲۳۰۰ قصیده در شأن خاندان رسالت سروده است. [۱۳۱].

معجزه‌ای از امام حسن در مسیر راه مکه

یکی از فرزندان زبیر که به امامت حسن علیه السلام معتقد بود، همراه آن حضرت برای انجام حج عمره به سوی مکه می رفتند (یا پس از عمره از مکه بازمی گشتند) در مسیر راه به یکی از آبگاه ها رسیدند، کنار چند درخت خرماي خشکی که از تشنگی خشک شده بودند فرود آمدند، فرشی برای امام حسن علیه السلام در زیر یکی از آن درختها گسترده و فرش دیگری برای فرزند زبیر زیر درخت دیگری پهن کردند. در این هنگام زبیر سرش را به طرف بالا برد و گفت: «اگر این درخت خرما، دارای خرماي تازه بود و ما از آن می خوردیم بجا بود.» [صفحه ۱۱۷] امام حسن علیه السلام به او فرمود: مثل اینکه خرما می خواهی؟ او گفت: آری. امام حسن علیه السلام دست به طرف آسمان بلند کرد و به سخنی که فهمیده نشد، دعا نمود. همان دم درخت سبز گردید و دارای برگهای تازه و خرماهای تازه گردید. ساربانى که در آنجا بود و شتران خود را به کاروانیان کرایه داده بود، وقتی که این منظره را دید، گفت: «به خدا این جادو است.» امام حسن علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو! این، جادو نیست، بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.» آنگاه بعضی از حاضران از آن درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت چیدند. به طوری که برای همه حاضران کفایت نمود [۱۳۲]. از سخنان امام حسن علیه السلام در شأن زهد و عبادت آمده است: «ای پسر آدم! از گناهان، خودداری کن، تا عابد گردی، از مقدرات الهی راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگان خوش رفتار باش تا مسلمان گردی، با مردم به گونه‌ای رفتار کن که دوست داری آنها با تو همانگونه رفتار نمایند تا عادل شوی، در پیش روی شما اقوامی بودند، ثروتهای بسیار انباشتند، و کاخهای محکم ساختند و آرزوهای طول و دراز نمودند، ولی ناگاه در وادی هلاکت افتادند و کردارشان مایه‌ی فریب آنها شد، و در قبرها جا گرفتند. بنابراین عبرت بگیرید.» [۱۳۳]. [صفحه ۱۱۸]

زیبایی و شکوه امام حسن

امام حسن علیه السلام از نظر قیافه و زیبایی به قدری باشکوه بود که نوشته‌اند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس همچون او، چهره‌ی شکوهمند نداشت. در بیرون خانه‌اش فرشی می گسترانده، وقتی که آن حضرت از خانه بیرون می آمد و روی آن فرش می نشست، هر کس از آنجا عبور می کرد، مجذوب جمال و کمال امام حسن علیه السلام شده، همانجا برای تماشای چهره‌ی دلربای امام حسن علیه السلام توقف می کرد، و به این ترتیب، بر اثر ازدحام جمعیت، راه عبور جمعیت، قطع می شد. وقتی که کار به اینجا می رسید، آن حضرت برمی‌خاست و به خانه‌اش می رفت. در مسیر راه مکه، که آن حضرت پیاده به حج می رفت، کاروانها به احترام آن حضرت، پیاده می شدند و پشت سر آن حضرت حرکت می کردند، حتی افرادی مثل سعد وقاص، پیاده می شد، و حریم احترام آن بزرگوار را حفظ می کرد. [۱۳۴]. روایت شده؛ شخصی به امام حسن علیه السلام عرض کرد: «در چهره‌ی شما عظمت و بزرگ منشی دیده می شود!» آن حضرت فرمود: «بلکه در من عزت هست.» که خداوند می فرماید: والله العزة و لرسوله و للمؤمنین: [صفحه ۱۱۹] «عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان است.» (منافقون - ۸) [۱۳۵].

ما تربیت شده‌ی خدا هستیم

انس بن مالک می گوید: یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه‌ی گلی را به امام حسن علیه السلام اهداء کرد؛ امام حسن علیه السلام آن شاخه را گرفت و به او فرمود: «تو را در راه خدا آزاد ساختم.» من به حضرت عرض کردم: «به راستی به خاطر اهداء

یک شاخه گل ناچیز، او را آزاد کردید؟! امام در پاسخ فرمود: خداوند در قرآنش ما را چنین تربیت کرده، آنجا که می فرماید: «اذا حیثتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها»: «هنگامی که کسی به شما تحیت گوید، پاسخ او را به طور بهتر، یا همانگونه بدهید.» [۱۳۶] پاسخ بهتر همان آزاد کردن او است [۱۳۷].

پاسخ به سؤال اعتراض آمیز یهودی

امام حسن علیه السلام در عین آنکه پارسا بود، خوش پوش و آراسته و باوقار بود. روزی با شکوه و نورانیت خاصی سوار بر قاطر زیبا، از کوچه‌های مدینه عبور می کرد و می خواست به بیرون مدینه برود، در [صفحه ۱۲۰] مسیر راه، یک نفر یهودی او را دید و به پیش آمد و عرض کرد: «سؤالی دارم.» حضرت فرمود: بپرس! یهودی: جد شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الدینا سجن المؤمن و جنة الکافر: «دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر است.» ولی اکنون وضع تو را با وضع خودم مقایسه می کنم، می بینم تو در آسایش هستی و من در سختی! امام حسن علیه السلام: «این تصور غلط است که مؤمن باید از همه چیز محروم باشد، (مقایسه‌ی تو بیجا است، بلکه چنین مقایسه کن) هرگاه مقام ارجمند مؤمن را در بهشت با وضع مؤمن در دنیا، مقایسه کنی، و همچنین مقام پست کافر را در دوزخ با وضع کافر در دنیا مقایسه کنی، خواهی فهمید، دنیای مؤمن نسبت به آخرتش، زندان است و دنیای کافر نسبت به آخرتش، بهشت می باشد.» [۱۳۸].

حلم و صبر انقلابی امام حسن

از صفات ممتاز امام حسن علیه السلام حلم و بردباری او بود، به طوری که جمله «و الحلم الحسینه» در مورد آن حضرت معروف گردید حلم یعنی انسان در موارد مخصوصی، با صبر انقلابی و تحمل استوار خود، خویشتنداری کند و مشکلات را با سر پنجه‌ی آرامش. [صفحه ۱۲۱] و تسلط بر اعصاب، حل نماید، و مصداق این آیه (۳۴ فصلت) قرآن باشد که فرماید ...: اذفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم: «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه خواهی دید همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.» در این راستا، دو حادثه‌ی زیر را خاطرنشان می کنیم: ۱ - پیرمردی ناآگاه از اهالی شام، در مدینه؛ امام حسن علیه السلام را سوار بر مرکب دید، آنچه توانست از آن حضرت بدگویی کرد. وقتی که فارغ شد، امام کنار او آمد و بر او سلام کرد، و در حالی که لبخند در چهره داشت به او فرمود: «ای پیرمرد! گمانم غریب هستی؟ و گویا اموری بر تو اشتباه شده، اگر از ما درخواست رضایت کنی، از تو خشنود می شویم. اگر چیزی از ما بخواهی به تو عطا می کنیم. اگر از ما راهنمایی بخواهی، بار تو را بر می داریم. اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمایم. اگر برهنه باشی، تو را می پوشانیم. اگر نیازمند باشی، تو را بی نیاز می کنیم. اگر گریخته باشی به تو پناه می دهیم. اگر حاجتی داری آن را ادا می نمایم. اگر مرکب خود را به سوی خانه‌ی ما روانه سازی، و تا هر وقت بخواهی مهمان ما باشی، برای تو بهتر خواهد بود، زیرا ما خانه‌ی آماده و وسیع و ثروت بسیار داریم.» هنگامی که آن پیر ناآگاه، این سخنان مهربانگیر را از امام [صفحه ۱۲۲] حسن علیه السلام شنید، منقلب شد و گریه کرد و گفت: «گواهی می دهم که تو خلیفه‌ی خدا در زمینش هستی، خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. تو و پدرت مبعوض ترین افراد در نزد من بودید، ولی اینک تو محبوبترین انسان، در نزد من می باشی!» سپس او به خانه‌ی امام حسن علیه السلام وارد شد و مهمان آن بزرگوار بود تا پس از مدتی؛ در حالی که محبت خاندان نبوت در جای جای قلبش قرار گرفته بود، از محضر امام حسن علیه السلام مرخص گردید. [۱۳۹]. ۲ - هنگامی که جنازه‌ی امام حسن علیه السلام را به سوی بقیع حرکت دادند، مروان (که از دشمنان سرسخت خاندان نبوت بود) زیر تابوت آن حضرت آمد و جنازه را تشییع کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «آیا جنازه‌ی امام حسن علیه السلام را حمل می کنی، با اینکه همواره جرعه‌های اندوه را در آن

وقت که زنده بود، به او می‌خوردانی؟! مروان در پاسخ گفت: «آری، این کارها را با کسی انجام دادم که حلم و خویشنداری او با کوهها برابری می‌کرد.» [۱۴۰].

سخاوت امام حسن و توجه او به محرومان

امام حسن علیه‌السلام دو بار، همه‌ی اموالش را بین محرومین و تهی‌دستان خرج کرد، و سه بار ثروتش را به دو نیم تقسیم نمود. نیمی را برای خود نگهداشت و نیم دیگر را بذل کرد؛ تا آنجا که یک جفت کفش را [صفحه ۱۲۳] به آنها می‌داد و یک جفت کفش را برای خود نگه می‌داشت. به این ترتیب حتی کفشهای خود را دو قسمت کرده و به بینوایان داد. [۱۴۱]. در اینجا به این دو نمونه توجه کنید: ۱ - روزی عثمان، در کنار در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در مدینه نشسته بود، فقیری نزد او آمد و از او تقاضای کمک کرد. عثمان دستور داد ۵ درهم به او دادند. آن مرد فقیر گفت: «این مقدار اندک است، مرا به کسی راهنمایی کن که بیشتر کمک کند.» عثمان دید حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر در گوشه‌ی مسجد، کنار هم نشسته‌اند، با اشاره، فقیر را به آنها راهنمایی نمود. فقیر نزد آنها رفته، سلام کرد و از آنها درخواست کمک نمود. امام حسن علیه‌السلام به فقیر فرمود: «ای آقا! درخواست کمک روا نیست، مگر در یکی از سه مورد: ۱ - برای ادای دیه‌ی خونبها ۲ - برای ادای بدهکاری خود که نمی‌توانی پردازی. ۳ - برای فقری که انسان را درمانده کند. تو به خاطر کدام یک از این سه مورد، تقاضای کمک می‌کنی؟» فقیر گفت: اتفاقاً گرفتاری من در یکی از این سه چیز است. لذا، امام حسن علیه‌السلام ۵۰ دینار و امام حسین علیه‌السلام ۴۹ دینار و عبدالله بن جعفر نیز ۴۸ دینار به او دادند. [۱۴۲]. [صفحه ۱۲۴] فقیر هنگام بازگشت، از کنار عثمان گذشت، عثمان گفت: چه کردی؟ فقیر گفت: «از تو سؤال کردم، تو هم دادی ولی نپرسیدی که برای چه منظوری درخواست کمک می‌کنم، ولی وقتی که نزد آن سه نفر رفتم، یکی از آنها (امام حسن) از من سؤال کرد برای چه کمک می‌خواهی، من هم جواب دادم. آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا نمودند.» عثمان گفت: و من لک بمثل هولاء الفتیة؟ اولئك فطموا العلم فطما: «از کجا همانند این جوانمردان را می‌یابی؟ اینها خاندانی هستند که در علم و فضیلت نظیر ندارند.» [۱۴۳]. ۲ - فقیری نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و تقاضای کمک کرد. امام حسن علیه‌السلام در آن هنگام دسترسی به پول نداشت. در عین حال آن فقیر را ناامید نکرد، به او فرمود: «تو را به کاری راهنمایی می‌کنم که اگر انجام دهی به نتیجه می‌رسی. دختر خلیفه تازه از دنیا رفته، و خلیفه عزادار است. من سخنی به تو می‌گویم، نزد او برو و همین سخن را به عنوان تسلیت به او بگو که به منظورت می‌رسی، و آن سخن این است: الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها، و لا هتکها [صفحه ۱۲۵] بجلوسها علی قبرک: «شکر خدا را که دخترت را زیر سایه تو (پدر) در خاک پنهان کرد. ولی اگر تو دنیا می‌رفتی، دخترت در به در می‌شد و مورد بی‌احترامی قرار می‌گرفت.» فقیر نزد خلیفه رفت و با این جمله‌ها به او تسلیت گفت و احساسات و عواطف او را جلب نمود. خلیفه پرسید: «آیا این سخنان از تو بود؟» فقیر گفت: «نه، حسن بن علی علیه‌السلام به من آموخته بود.» خلیفه گفت: «راست می‌گویی، این سخن از او است که معدن سخنان شیوا و شیرین است.» آنگاه به فقیر کمک خوبی کرد [۱۴۴].

تواضع امام حسن

روزی امام حسن علیه‌السلام هنگام عبور، چند نفر فقیر را دید که روی خاک نشسته‌اند و با هم به خوردن نانهای خرده و خشک مشغولند، آنها تا امام را دیدند، گفتند: «بفرما از غذای ما بخور.» امام حسن علیه‌السلام کنار آنها رفت و فرمود: «خداوند متکبران را دوست ندارد.» با آنها غذا خورد ... سپس آنها را به خانه‌ی خود دعوت کرد. آنها به خانه‌ی امام حسن علیه‌السلام آمدند و غذا خوردند. هنگام رفتن، امام حسن علیه‌السلام به هر کدام لباسی عطا فرمود. [۱۴۵]. [صفحه ۱۲۶]

تشویق امام حسن از یک کودک نیک کردار

روزی امام حسن علیه السلام، کودکی را دید که نان خشکی در دست دارد، لقمه‌ای از آن می خورد و لقمه دیگری به سگی که در آنجا بود می دهد، و آن کودک از فرزندان یکی از بردگان بود. امام از او پرسید: «پسر جان! چرا چنین می کنی؟» کودک جواب داد: «من از خدای خود شرم کردم، که غذا بخورم، و حیوانی گرسنه به من نگاه کند و من به او غذا ندهم.» امام حسن علیه السلام از روش و سخن زیبای این کودک، بسیار خوشحال شد، دستور داد غذا و لباس فراوانی به آن کودک عطا کردند، و سپس آن کودک را از اربابش خرید و آزاد نمود. [۱۴۶]. به این ترتیب آن کودک مهربان و خداپرست را به خاطر کار نیکش تشویق فرمود.

خوف شدید امام حسن از ارتکاب گناه

روزی امام حسن علیه السلام مشغول نماز بود، در این هنگام یک زن بسیار زیبا که شیفته‌ی جمال امام حسن علیه السلام شده بود برای کام گیری از آن حضرت کنار امام آمد، و امام حسن علیه السلام نمازش را کوتاه کرد و به پایان رساند و به او فرمود: «چه کار داری؟! زن: برخیز و از من کام بگیر، زیرا من شوهر ندارم و به حضور [صفحه ۱۲۷] شما آمده‌ام. امام حسن: از من دور شو، من و خودت از آتش دوزخ نسوزان. ولی آن زن (چون زلیخا نسبت به یوسف) دست نمی کشید. امام حسن علیه السلام در این هنگام از خوف خدا به گریه افتاد و مکرر به او می فرمود: «وای بر تو از من دور شو!» گریه امام شدیدتر شد، به طوری که آن زن نیز به گریه افتاد، در این هنگام امام حسین علیه السلام آمد، امام حسن علیه السلام و آن زن را گریان دید، او نیز از گریه‌ی آنها به گریه افتاد، و بعضی از اصحاب نیز آمدند و صدا به گریه بلند کردند، سپس آن زن رفت، و حاضران نیز پراکنده شدند. مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، و امام حسین علیه السلام به خاطر احترام از مقام برادر، راز گریه را از او پرسید، تا اینکه شبی امام حسن علیه السلام از خواب بیدار شد، و گریه کرد، امام حسین علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنی؟ امام حسن علیه السلام فرمود: به خاطر خوابی که امشب دیده‌ام، گریه می کنم، در خواب یوسف علیه السلام را دیدم، و با عده‌ای چهره‌ی زیبای او را تماشا می کردیم، بی اختیار گریستم، یوسف در میان جمعیت به من نگاه کرد و پرسید: «چرا گریه می کنی؟» گفتم به یاد رنج‌هایی افتادم که از ناحیه‌ی همسر عزیز مصر (زلیخا) به شما رسید، و به خاطر آن، به زندان افتادی و پدر پیرت یعقوب به رنج فراق تو مبتلا شد، از این رو گریستم، و من از (عفت و خویشتن داری) یوسف تعجب کردم.» در این هنگام یوسف علیه السلام به من فرمود: «آیا از رفت و آمد آن زن بیابانی نزد تو و خودداری تو از او، تعجب نکردی؟!» [۱۴۷]. [صفحه ۱۲۸] یعنی ای یوسف فاطمه علیها السلام تو نیز مانند من گرفتار شدی و از خوف خدا خویش را حفظ کردی، تنها من یوسف پاک نیستم، تو نیز یوسف پاک هستی!

معنی سیاست از دیدگاه امام حسن

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: نظر شما درباره‌ی سیاست چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ان تراعی حقوق الله و حقوق الاحیاء، و حقوق الاموات: «... سیاست آن است که: حقوق خدا و حقوق زندگان، و حقوق مردگان را رعایت کنی،» سپس رعایت حقوق آنها را چنین توضیح داد: «حقوق خدا آن است که: آنچه را خواسته (و واجب کرده) انجام دهی، و آنچه را که نهی کره (و حرام نموده) ترک کنی. حقوق زندگان آن است که: وظائف خود را نسبت به برادران دینی انجام دهی، و در خدمتگزاری به هم کیشان، درنگ نکنی، و نسبت به رهبر مسلمین، تا وقتی که نسبت به مردم، اخلاص (پیوند خالصانه و بی شائبه) دارد، اخلاص داشته باشی، و هرگاه از راه راست منحرف شد، فریاد اعتراض خود را نسبت به او بلند کنی. حقوق مردگان آن است که از نیکی‌های آنها یاد کنی، و از بدی‌های آنها چشم پوشی، زیرا آنها خدایی دارند که از کردارشان حسابرسی می کند.» [۱۴۸].

ماجرای شهادت جانشوز امام حسن

اشاره

گر چه معاویه به بیشتر اهداف شوم خود رسیده بود، ولی در عین حال وجود امام حسن علیه السلام را مانع بزرگی بر سر راه اهداف انحرافی خود می دید. یکی از هدفهای او تعیین جانشین برای خود بود که با بودن امام حسن علیه السلام در اجرای چنین تصمیم، ترس و وحشت داشت. از سوی دیگر امام حسن علیه السلام در هر فرصت مناسب اعتراض خود را به معاویه آشکار می کرد و او را طاغوت می خواند. از این رو معاویه تصمیم گرفت تا امام حسن علیه السلام را با زهر مسموم کند. معاویه برای اجرای نیت پلید، جعده دختر اشعث را که همسر امام حسن علیه السلام بود مناسب دید. محرمانه برای او ۱۰۰ هزار درهم فرستاد و به او قول داد که بعد از حسن علیه السلام او را همسر یزید خواهد کرد. جعده امام حسن علیه السلام را (به وسیله زهری که در آب یا شیر ریخته بود) مسموم کرد. طولی نکشید که آن حضرت بر اثر آن به [صفحه ۱۳۰] شهادت رسید [۱۴۹]. معاویه ۱۰۰ هزار درهم را برای جعده فرستاد، ولی او را همسر یزید نکرد. او نزد معاویه رفت و گفت: «مرا همسر یزید گردان.» معاویه به او گفت «از اینجا دور شو! زنی که شایستگی همسری برای حسن بن علی علیه السلام را نداشته باشد، شایسته‌ی همسری با پسر یزید نخواهد بود.» [۱۵۰]. امام صادق علیه السلام فرمود: «اشعث بن قیس (سرمددار خوارج و منافقین) در خون امیرمؤمنان علی علیه السلام شرکت نمود. دخترش جعده، حسن علیه السلام را مسموم کرد. و پسرش محمد در خون امام حسین علیه السلام شرکت نمود.» [۱۵۱]. عمر بن اسحاق می گوید: در محضر امام حسن علیه السلام بودم، حسین علیه السلام نیز حاضر بود. آن حضرت برای تطهیر از خانه بیرون رفت. وقتی که بازگشت، فرمود: «لقد سقیت السم مرارا ما سقیته مثل هذه المرأة، لقد لفظت قطعه من كبدي: «مرا بارها زهر دادند، ولی هیچ‌گاه مانند این بار نبود. همانا پاره‌ای از جگرم افتاد.» [۱۵۲]. [صفحه ۱۳۱]

وصیت امام حسن به برادرش حسین

هنگامی که نشانه‌های رحلت در وجود امام حسن علیه السلام آشکار شد، برادرش حسین علیه السلام را به حضور طلبید و به او فرمود: «برادرم! هنگام فراق فرا رسیده، من به خدایم می پیوندم، مرا زهر خورانیده‌اند، جگرم در طشت افتاد ... تو را به آن حقی که بر تو دارم مبادا در این باره سخنی به میان بیاوری (و با مطرح کردن آن، جنگ کنی) هنگامی که از دنیا رفتم، چشمانم را بپوشان، مرا غسل بده و کفن کن، و بر تابوتم بگذار و به سوی قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ببر، تا با جدم تجدید عهد کنم.» (یعنی دیداری تازه کنم). به زودی باخبر می شوی که مردم گمان می کنند که تو می خواهی مرا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنی، به سوی تو می آیند تا از تو جلوگیری کنند. تو را به خدا سوگند می دهم مبادا در مورد من به اندازه‌ی شیشه‌ی حجامت، خون ریخته شود.» [۱۵۳].

آشوب بدخواهان در دفن پیکر امام حسن

هنگامی که امام حسن علیه السلام رحلت کرد؛ امام حسین علیه السلام طبق وصیت او عمل کرد. وقتی که جنازه‌ی او را برای تجدید عهد، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند، مروان (که حاکم مدینه بود) با دستیارانش از بنی امیه به خیال اینکه می خواهند جنازه‌ی امام حسن علیه السلام را در کنار قبر [صفحه ۱۳۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن نمایند، گرد هم

آمدند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند. عایشه سوار بر استر شد و به آنها پیوست و فریاد می زد: من دوست ندارم به خانه من در آید. نحو ابنکم عن بیتی: «... پسر خود را از خانه‌ام دور کنید» ... مروان فریاد می زد: «چه بسا جنگی که بهتر از آسایش است، آیا عثمان در دورترین جای مدینه دفن شود، و حسن علیه السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن گردد؟ نه هرگز! چنین چیزی نخواهد شد.» امام حسین علیه السلام و ابن عباس، و محمد حنفیه، هر کدام پاسخ آنها را دادند، و به آنها فهماندند که جنازه را برای تجدید عهد کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌ایم، نه برای دفن. آنگاه امام حسین علیه السلام همراه بنی هاشم، جنازه امام حسن علیه السلام را به جانب قبرستان بقیع بردند و در کنار قبر فاطمه بنت اسد، به خاک سپردند. [۱۵۴]. به روایت محدث قمی؛ «مخالفان جنازه آن حضرت را تیرباران کردند، به طوری که هنگام دفن، هفتاد چوبه‌ی تیر از پیکر مطهرش بیرون آوردند.» [۱۵۵]. [صفحه ۱۳۳]

آشکار شدن کینه‌های پلید

از عجایب دردآلود و غمبار روزگار اینکه؛ مخالفان پر کینه خاندان نبوت، روی پارچه‌ای که روی قبر امام حسن علیه السلام انداخته بودند، این آیه را نوشتند: ماکان محمد ابا احد من رجالکم «... محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر مردان شما نیست» (... احزاب - ۴۰) منظور شان از این کار، این بود که پسر بودن امام حسن علیه السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفی کنند. [۱۵۶]. با اینکه مناسب این بود آیه‌ی مباحله (۶۱ - آل عمران) را بنویسند و روی قبر آن حضرت بگذارند، که در آن آیه، با جمله ابناثنا (پسران ما) به پسر بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تصریح نموده است، با توجه به اینکه پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام را در کنار خود با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به صحرا برای مباحله برد. اف بر تو ای روزگار! که چه کینه‌های پلید از تو آشکار شد! آری، در این مورد نیز باید آن شعر معروف محتشم را خواند: ای چرخ غافل که چه بیداد کرده‌ای وز کین چه‌ها در این ستم‌آباد کرده‌ای با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای [صفحه ۱۳۴]

شادی معاویه از شهادت امام حسن و سخن قاطع ابن عباس به او

هنگامی که خبر شهادت امام حسن علیه السلام به معاویه رسید، او و اطرافیانش سجده شکر بجا آوردند و تکبیر گفتند، در این هنگام عبدالله بن عباس (پسر عموی پیامبر و علی) در شام بود. معاویه به او گفت: «آیا حسن علیه السلام فوت کرد؟» ابن عباس: آری، خدا او را رحمت کند. شنیدم از خبر آن، سجده‌ی شکر بجا آوردم و تکبیر گفتم، به خدا وفات او اجل تو را تأخیر نمی اندازد، و پیکر او قبر تو را پر نمی کند. و به راستی بعد از حسن علیه السلام چقدر عمر ما و تو اندک است. معاویه: حسن بن علی، چند سال داشت؟ ابن عباس: سن و سال او را همه‌ی قریش می دانند، عجیب است که مثل تو از آن ناآگاه است. معاویه: به گمانم او دارای بچه‌های کوچک است، و برای آنها به اندازه‌ای که معاش آنها را تأمین کند چیزی نگذاشته است؟ ابن عباس: هر کوچکی بزرگ می شود، ما هم کوچک بودیم و بزرگ شدیم. معاویه: اکنون بزرگ طایفه بنی هاشم تو هستی. ابن عباس: نه، بلکه حسین بن علی علیه السلام سرور ما است. [۱۵۷]. [صفحه ۱۳۵]

همسران و فرزندان امام حسن

در مورد تعداد همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام سخنان مختلف و بسیار گفته شده است، گویی دستهای مرموزی در عصر بنی امیه با تهمت‌های ناجوانمردانه خواسته‌اند شخصیت آن حضرت را با انواع دستاویزها در برابر علامت سؤال قرار دهند، و در این

راه به قدری از حد و مرز گذشته‌اند که گفته‌اند: «دهها نفر از همسران امام حسن علیه السلام جنازه‌اش را تشیع می کردند!!» بهترین آمار در این خصوص، کتاب ارزشمند «ارشاد»، تألیف عالم بزرگ، شیخ مفید (وفات شده در سال ۴۱۳ هجری قمری) است. از گفتار ایشان، در این مورد فهمیده می شود که امام حسن علیه السلام دارای پانزده فرزند (۸ پسر و ۷ دختر) بوده که هفت فرزندش از سه زن آزاد و بقیه از کنیزان بودند. [۱۵۸]. این تابلو نشان می دهد که ازدواج های امام حسن علیه السلام و فرزندان او، در آن عصر، مطابق معمول سایر مردم بوده است. باید توجه داشت که ازدواج های متعدد امامان علیه السلام جنبه‌ی حرمسرای نداشته، بلکه فلسفه ازدواج های آنها در چند موضوع زیر خلاصه می شد: ۱ - تولید نسل ۲ - حفظ شخصیت زنان و تربیت آنها ۳ - حفظ [صفحه ۱۳۶] زنان از فساد اخلاقی ۴ - ازدواج پس از فوت همسر قبل ۵ - ازدواج های افتخاری ۶ - احیای سنت ازدواج و پاسداری از آن و [۱۵۹...]. با توجه به اینکه با بروز جنگهای جمل، صفین و نهروان، و شهادت بسیاری از مردان؛ همسران آنها که تعدادشان بسیار بود، بیوه بودند، و ازدواج با آنها، از جهات مختلف، ضروری بود. خدایا! به برکت وجود مقدس امام حسن علیه السلام ما را از پیروان راستین امامان قرار بده، و ما را از برکات شیوه‌ی زندگی سازنده‌ی آنها، بهره‌مند ساز - آمین. (پایان)

باورقی

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۴. [۲] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸. [۳] در متن حدیث به جای «سلمی»، «اسماء» ذکر شده است، ولی نظر به اینکه اسماء در این هنگام با همسرش جعفر طیار در حبشه بودند، احتمال دارد در این هنگام سلمی همسر حمزه (ع) خدمتکار خانه‌ی حضرت زهرا (س) بوده باشد. [۴] شاید این دستور، از این رو است که برای رعایت بهداشت، استفاده از پارچه سفید، به خاطر آنکه آلودگیها را بهتر نشان می دهد، بهتر است. (مؤلف). [۵] انوار البهیة محدث قمی، ص ۱۱۶ - ۱۱۵ - بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۸. [۶] بوی خوش ترکیب یافته از زعفران. [۷] انوار البهیة، ص ۱۱۶ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲. [۸] مردم جاهلیت برای حفظ نوزاد، اندکی خون بر سر زانوی او می مالیدند. [۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۰. [۱۰] بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۵. [۱۱] همان، ص ۲۸۴. [۱۲] همان مدرک، ص ۲۶۶. [۱۳] بحار، ج ۴۳، ص ۲۷۶. [۱۴] بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۳. [۱۵] سیره الائمه الاثنی عشر - هاشم معروف حسنی، ج ۱، ص ۴۶۳. [۱۶] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳. [۱۷] همان مدرک. [۱۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷. [۱۹] سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۱، ص ۴۶۳. [۲۰] این سخن را هنگام راندن شتر به زبان می آوردند. [۲۱] بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۵. [۲۲] بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۸. [۲۳] همان مدرک، ص ۳۳۸. [۲۴] فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۱۳۴. [۲۵] امالی صدوق، مجلس ۲۴، حدیث ۲. [۲۶] اعلام الوری، ص ۲۱۰. [۲۷] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱۹. [۲۸] اقتباس از بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۳ تا ۳۳۵. [۲۹] مناقب ابن مغزالی شافعی، ص ۳۷۲. [۳۰] فصول المهمه ابن صباغ، ص ۱۳۴. [۳۱] تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۴ - الغدیر، ج ۷ ص ۱۲۴. [۳۲] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴ - حیات الحسن باقر شریف القرشی، ج ۱ ص ۴۹. [۳۳] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱ - اثبأ الهداء، ج ۲ ص ۵۴۹. [۳۴] تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۷ - ۲۰۵ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۴. [۳۵] کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۶. [۳۶] اعلام الوری، ص ۲۱۰. [۳۷] الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۳ به بعد. [۳۸] احقاق الحق، ج ۹، ص ۶۴۴ به بعد، به نقل از مصادر بسیار. [۳۹] مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۵۶۵. [۴۰] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۳. [۴۱] کحل البصر، ص ۱۹۴. [۴۲] اثبأ الهداء، ج ۲، ص ۵۴۹. [۴۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۴۵. [۴۴] همان مدرک، ص ۲۴۴. [۴۵] تاریخ الخلفاء، ص ۸۰ - الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵، سیره الائمه الاثنی عشر (هاشم معروف حسنی)، ج ۱، ص ۴۷۷. [۴۶] شبهای پیشاور، ص ۶۷۸ و ۶۹۷. [۴۷] اسد الغابۀ، ج ۱، ص ۲۰۸ - قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۴۰ - ۲۳۹. باید توجه داشت که این اذان بلال، غیر از اذانی است که بلال به تقاضای حضرت زهرا (س) گفت. [۴۸] آل عمران، آیه ۳۴. [۴۹] بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۵ - ۳۵۴ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۰ - اثبأ الهداء، ج ۲، ص ۵۴۶. [۵۰] منظور مرحله‌ای از روح است، نه روح

کامل. [۵۱] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۹۸ - ۳۹۶ - اثبات الوصیه، ص ۱۵۸ - ۱۵۷. [۵۲] سیره الائمه الاثنی عشر (هاشم معروف الحسنی) ج ۲، ص ۴۸۱. [۵۳] همان مدرک، ص ۴۸۳ - ۴۸۲. [۵۴] همان مدرک، ص ۴۸۳ - ۴۸۲. [۵۵] در این باره به کتاب «زندگی سیاسی امام حسن (ع)» تألیف علامه جعفر مرتضی عاملی، صفحه ۱۵۵ تا ۱۷۷ مراجعه شود. [۵۶] امالی شیخ مفید، ص ۴۹. [۵۷] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳ - روضه الکافی، ص ۲۰۷ - الغدير، ج ۸، ص ۳۰۱. [۵۸] الغدير، ج ۹، ص ۷۱ - الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰. [۵۹] تتمه المنهی، ص ۱۰ - ۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱. [۶۰] بحار، ج ۳۲، ص ۸۸ - ۸۹. [۶۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۵. [۶۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱. [۶۳] اخبار الطوال دینوری (ترجمه)، ص ۱۸۱. [۶۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۵ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۲۱. [۶۵] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷. [۶۶] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۶. [۶۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۱۹۳. [۶۸] شاید با نگاه ظاهری، توده‌های ابر از جانب آن کهکشانه‌ها برخاست و موجب طوفان نوح گردید. [۶۹] این حرکتها و سایه‌ها و تغییرات، موجب می‌شود که ما، در چهره‌ی ماه لکه‌هایی را بنگریم. [۷۰] تحف العقول، ص ۲۵۹ - ۲۵۷. [۷۱] مائده - ۳۲. [۷۲] نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۰. [۷۳] بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۳. [۷۴] شوری - ۲۳. [۷۵] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۵ - ۴. [۷۶] همان مدرک. [۷۷] بحار، ج ۴۴، ص ۳۳ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۹. [۷۸] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۱۹، ص ۵۶۸. [۷۹] همان مدرک. [۸۰] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷. [۸۱] همان مدرک، ص ۸ - ۹. [۸۲] همان مدرک - به گفته یعقوبی، این خیانت باعث شد که هشت هزار نفر از سپاه امام حسن (ع) به معاویه پیوستند و پراکنده شدند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱). [۸۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۹. [۸۴] ما تسلیم فرمان تویم و نزدیک ما بیا، متعهد می‌شویم که حسن [ع] را به تو تحویل دهیم. [۸۵] اقتباس از ارشاد مفید (ترجمه شده)، ج ۲، ص ۱۰ - ۹. [۸۶] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰. [۸۷] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰. [۸۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲. [۸۹] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۳ - بعضی شرط آخر را از ناحیه‌ی دروغ سازان حدیث دانسته‌اند. [۹۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰. [۹۱] و در بعضی از عبارات، «نثله» ذکر شده است. [۹۲] ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۵. [۹۳] بحار، ج ۴۴، ص ۱۰۴. [۹۴] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۱. [۹۵] فرقان - ۳۴. [۹۶] کشف الغمه، ص ۱۵۰ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۰. [۹۷] انبیاء - ۱۱۱. [۹۸] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۰ - بحار ج ۴۴، ص ۹۱. [۹۹] برای اطلاع بیشتر به این برخوردها، به کتابهای زیر مراجعه کنید: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۹۸ تا ۴۲۰، و ج ۲، ص ۳ تا ۸ - بحار، ج ۴۴، ص ۷۰ تا ۱۹۰ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۲ تا ۱۵۲. [۱۰۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶. [۱۰۱] بحار، ج ۴۴، ص ۱. [۱۰۲] سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۲۰. [۱۰۳] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲. [۱۰۴] همان مدرک، ص ۱۰. [۱۰۵] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۰ - کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۲. [۱۰۶] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۵. [۱۰۷] بحار، ج ۴۴، ص ۲ - مناقب، ج ۴، ص ۳۴. [۱۰۸] سوره کهف، آیات ۷۲، ۷۱ و ۷۹. [۱۰۹] بحار، ج ۴۴، ص ۲. [۱۱۰] اخبار الطوال دینوری، ص ۲۱۶. اشاره به اینکه شما در جنگ با معاویه، به خاطر طول کشیدن جنگ صفین، خسته و بیزار شده‌اید. [۱۱۱] بحار، ج ۴۴، ص ۲ و ۱۹. [۱۱۲] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۴. [۱۱۳] مشکاة الانوار، ص ۱۵۴. [۱۱۴] تتمه المنتهی، ص ۴۳. [۱۱۵] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰. [۱۱۶] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۲. [۱۱۷] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸. [۱۱۸] تحف العقول، ص ۲۵۳. [۱۱۹] همان مدرک، ص ۲۶۵. [۱۲۰] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۷. [۱۲۱] همان مدرک. [۱۲۲] بحار، ج ۸۰، ص ۳۴۶. [۱۲۳] المواعظ العددیه، ص ۵۶. [۱۲۴] بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۱. [۱۲۵] تحف العقول، ص ۲۶۷. [۱۲۶] این آیه در قرآن بیش از چهل بار آمده است. [۱۲۷] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۲۸] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴ - بحار، ج ۸۳، ص ۱۸۵. [۱۲۹] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۵. [۱۳۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳ - الخرائج رواندی، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. [۱۳۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰۶. [۱۳۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲. [۱۳۳] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۰. [۱۳۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۸. [۱۳۵] همان مدرک. [۱۳۶] نساء - ۸۶. [۱۳۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۸. [۱۳۸] اقتباس از فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۱۳۸. [۱۳۹] بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۴ -

کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۳۵. [۱۴۰] منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۷۱. [۱۴۱] بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸ - اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳. [۱۴۲] آنها در بخشش، احترام همدیگر را حفظ کردند، از این رو هر کدام به ترتیب یک دینار کمتر از دیگری داد. [۱۴۳] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۲. [۱۴۴] حیات الحسن، ج ۱، ص ۱۲۹. [۱۴۵] بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۲. [۱۴۶] البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸. [۱۴۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۵ - بحار، ج ۴۳، ص ۳۴۰. [۱۴۸] حیات الحسن (باقر شریف قرشی)، ج ۱، ص ۴۲. [۱۴۹] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲-۳. [۱۵۰] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۳. [۱۵۱] روضه الکافی، ص ۱۶۷. [۱۵۲] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۳. [۱۵۳] همان مدرک، ص ۱۴. [۱۵۴] اقتباس از ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۱۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۳ - ۳۰۲. [۱۵۵] انوار البهیة، ص ۱۳۳. [۱۵۶] اقتباس از انوار البهیة محدث قمی، ص ۱۳۱. [۱۵۷] عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۴۳. [۱۵۸] اقتباس از ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶. [۱۵۹] شرح این مطلب را در کتاب «افراهای برجسته از سیره‌ی امامان»، ج ۲، ص ۳ تا ۱۶ بخوانید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی

بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت : ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا : ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

